

«جمع بندی»

نشست نهم

سه شنبه ۸ اسفند ۱۳۸۵

همان‌طور که با بحث همراه بودید، مستحضر هستید که ذیل عنوان کلی، ۲۲-۲۳ سوتیتر را با هم مرور کردیم تا به دستاوردها و ناکامی‌ها رسیدیم. امشب فرازِ آخرِ بحث را پیش‌رو خواهیم داشت و انشالله با مشارکت هم پیش ببریم.

جمع‌بندی

بحث جمع‌بندی است و نهایتاً آموزش‌های فراز اول مقابل روی ما قرار می‌گیرد. قبل از این که به جمع‌بندی پردازیم و وارد متن جمع‌بندی فراز تنباکو شویم، روی اصول و روش جمع‌بندی حداقل درنگی کنیم. کلمه‌ی جمع‌بندی در دهه‌های ۷۰-۶۰ میلادی، که مقارن با دهه‌های ۵۰-۴۰ خودمان است، وارد فرهنگ مبارزاتی شد. قبل از آن در انقلاب شوروی این واژه را لنین به کار برد. می‌شود گفت که در فرهنگ‌سازی مبارزاتی بخشی از کلید واژه‌ها مرحون فرهنگ‌سازی‌های لنین است مانند چه باید کرد، دوگام به پیش، یک گام به پس و بحث جمع‌بندی. این کلیدواژه‌ها تا الان بدیلی پیدا نکرده و سر جایش هست. در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، نسل جوان برخاسته از جنبش سال‌های ۳۹-۴۲، چه مذهبی در چارچوب مجاهدین اولیه و چه غیرمذهبی در چارچوب فداییان، وقتی به عرصه پا گذاشتند، واژه‌ی جمع‌بندی را با خودشان حمل کردند. می‌توان گفت که اولین جمع‌بندی‌های جدی‌ای که در تاریخ مبارزاتی ایران صورت‌گرفت، متعلق به ابتدای دهه‌ی ۴۰ است که نسل جوانی با استعانت به دستمایه‌های خودش و تجارب پیشینیان، دست به جمع‌بندی زدند و بعد از جمع‌بندی حرکت خود را شروع کردند. در ۷-۸

سال گذشته که باب اصلاحات باز شد، واژه‌ی جمع‌بندی به ذهن‌ها متبادر شد. به‌خصوص بعد از شکست اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ و کنار رفتنشان و روی کار آمدن این جریان جدید که در نوع خود پدیده‌ی تاریخ سیاسی ایران حساب می‌شود، بحث جمع‌بندی پیش‌آمده است. ولی در سال‌های اخیر نوع مواجهه‌ای که با واژه‌ی پربار جمع‌بندی صورت گرفته است، نسبت به دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ خیلی ساده است. بعضی واژه‌ها پُربارند یعنی همیشه باردارند. تصور کنید خانمی در طول مدت حیات همواره باردار باشد، چه وزنی را باید تحمل کند، اصلاً شدنی هست؟ بعضی از واژه‌ها مانند چه باید کرد، جمع‌بندی و... واژه‌های بارداری هستند که خیلی نباید با آن‌ها شوخی کرد. در سال‌های اخیر با واژه‌های باردار، قطور و حامل معنا، مقداری شوخی شده است. مثلاً بحث جمع‌بندی جریان اصلاحات در نهایت منجر به این شد که یک جریان راست سرکوب‌گری بوده است که نگذاشته جریان اصلاحات پیش برود. این جمع‌بندی، در حقیقت یک فرافکنی بیش نبود. واژه‌ی جمع‌بندی واژه‌ای جدی است و ما سعی می‌کنیم که با حرمتی که واژه‌ی جمع‌بندی دارد و باری که همیشه در درون و بطن این واژه نهفته است، مسئولانه و جدی با آن برخورد کنیم.

اصول جمع‌بندی

جمع‌بندی، اصول و روشی دارد. اول اصول و روش را باز می‌کنیم و بعد به محتوا می‌پردازیم. آن‌طور که به ذهن محدود من می‌رسد چهار اصل را می‌توان به عنوان اصول جمع‌بندی تعریف کرد؛ اصل اول مبنا و شرط را لحاظ کردن است، اصل دوم رو به جلو بودن، اصل سوم آینده ترسیم کردن و نهایتاً معطوف به عمل بودن است. سعی می‌کنیم روی هر کدام مختصر توضیحی داده شود.

مبنا و شرط را لحاظ کردن، به این مفهوم که برای تحلیل و جمع‌بندی هر

پدیده‌ی اجتماعی، تاریخی، سیاسی و حتی انسانی مقدمتا باید به خودش رجوع کرد. تحولات درونی پدیده مبنا می‌شود و آنچه پیرامون و خارج از آن است می‌شود شرط. در واقع این ادبیاتی است که «ملاصدرا» برای اول بار واعظش بود و بحث جوهر و عَرَض را مطرح کرد؛ جوهر و گوهر معطوف به درون و عرض معطوف به پدیده‌هایی [است] که می‌آیند و می‌روند، عارض هستند و پایدار نیستند. مبنا پایدار است چون متکی به درون و پایه‌ای است و شرط خارجی عرض رونده است. با توجه به این اصل جمع‌بندی که مبنا را باید تحولات درونی فرض کرد، اساسا برخوردهای ساده‌ای مانند این که مشروطه کار انگلیسی‌ها بود و انقلاب ۵۷ کار آمریکایی‌ها بود، تحلیل نیست. نمی‌شود یک پدیده‌ی بارداری متولد شود ولی اصلا به سیکل بارداری آن توجه نشود و فقط این را عنوان کنیم که تلقیح مصنوعی صورت گرفته و از بیرون خودش باردار شده است. برخوردهایی مثل این که مشروطه انگلیسی است و انقلاب آمریکایی، خیلی راحت و غیرمسئولانه است. در جمع‌بندی و تحلیل نهایی تنباکو هم مقدمتا مبنا را تحولات درون ایران می‌گیریم و شرط خارجی می‌شود تضادهای بین روس و انگلیس یا بین استبداد و استعمار. پس مقدمتا اصل اول جمع‌بندی عنایت ویژه به مبنا است و بعد از عنایت به مبنا، شرط خارجی یا طاقی که پدیده را در برگرفته، بررسی می‌کنیم.

رو به جلو بودن

وجه بعدی این است که جمع‌بندی باید رو به جلو باشد. درست است که ما نقبی به تاریخ می‌زنیم و عقب می‌رویم ولی باید چشم‌انداز وجود داشته باشد و رو به جلو باشد؛ در همان عمق تاریخی نمایم. الان خیلی از اساتید کلاسیک هستند که مدرس تاریخ مشروطه‌اند ولی در تاریخ مشروطه مانده‌اند. مهم این است که ما که نقبی به گذشته می‌زنیم، دستاوردهای آن را در حرکت آینده و حرکت رو به جلو مصرف کنیم. و الا فقط دانش و

حافظه‌ی تاریخی ما تقویت می‌شود. دانش اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی از این کشاکش بارور و غنی نمی‌شود. لذا ما به گذشته سر می‌زنیم، سر می‌کشیم و نقب می‌زنیم تا سایه‌روشن‌های مقابل رویمان تا حدود زیادی معطوف به دستمایه‌های پس‌سر و تاریخی غنی‌تر شود.

آینده ترسیم کردن

وجه سوم، وجه استراتژیک جمع‌بندی است. یعنی نقطه‌چینی از تاریخ می‌زنیم و به اکنون می‌رسیم. ما برای این که به گذشته برویم، نیاز داریم که اکنون را به تاریخ پیوند بزنیم. در فلسفه‌ی تاریخ عنوان شد که انسان از ابتدا که در غار بوده و از طریق شکار سدِ جوع می‌کرده است، کنجکاو بوده، پیرامون خود را کنکاش می‌کرده، دنبال چرایی‌ها بوده و تسمه‌ای به گرده‌اش انداخته و کاروان بشریت را تا اینجا پیش آورده است. کاروان بشریت صرفاً با کامپیوترهای نسل سوم پیشرفت نکرده است. اینها بر شانه‌ی نسل‌های قبل از خودشان ایستاده‌اند. ببینیم نسل‌های قبل از ما چه کردند و چه نکرده‌اند، چه دستاوردها و چه کاستی‌هایی داشتند و بدون این که به آنها سرکوفت بزنیم و سرکوب و مزمت و شماتت کنیم، دستمایه‌ای داشته باشیم برای آینده ترسیم کردن. یعنی نقطه‌چینی قبل از ما وجود دارد و ما در نقطه‌ی الحاق گذشته و آینده به سر می‌بریم. آن کاروانی که از غارنشینان شروع کرده و ارابه‌ی تاریخ را به جلو آورده و به ما رسانده است، ما هم از این به بعد گرده‌ای داریم که باید جای تسمه روی آن قرار گیرد. نمی‌توانیم همان‌طور که خداوند ما را لطیف به دنیا آورده است، لطیف هم از جهان برویم. این با مسئولیتی که از منظر پروردگار متوجه نوع انسان است، مغایر است؛ هر کس در حوزه‌ی خودش؛ یکی حوزه‌ی اقتصاد، یکی اجتماع، یکی سیاست، یکی مادر فداکاری است، یکی پدر باربری است و... این تسمه توزیع می‌شود و همه‌ی بار جهان را یک نفر و یک طیف و یک کشور و یک ایدئولوژی بر دوش نمی‌کشد. حالا که نقطه‌چینی پشت سر ما هست، این نقطه‌چین سرخ

است در جاهایی که خونین بوده، جاهایی هم سبز است، جاهایی سفید و جاهایی هم که کسانی به تاریخ بار شده‌اند، نقطه‌چین‌های سیاهی ترسیم کردند. به هر حال ما نقطه‌چین چهار رنگی پشت سرمان داریم. از این به بعد است که باید ببینیم ما در ترسیم نقطه‌چین آینده به کدامیک از این چهار رنگ تعلق پیدا می‌کنیم. این است که به هر حال جمع‌بندی می‌کنیم تا به آینده دسترسی سهل الوصول‌تری پیدا کنیم و راحت‌تر حرکت کنیم.

معطوف به عمل بودن

وجه بعدی معطوف به عمل بودن است. جمع‌بندی که خروجی امروزی از آن بیرون نیاید، شدن و نشدنش فرقی ندارد. جمع‌بندی که تلنگر به اذهان نزند، بن‌بستی را حل نکند، گره‌ای نگشاید و مساله‌ای از امروز ما حل نکند، صرفاً یک کنجکاو تاریخی است. برویم عقب ببینیم چه اتفاقی افتاده و چه کار کرده‌اند. این [نوع] برخورد، روایی و داستانی است و می‌شود با یک فیلم یا یک موسیقی تاریخی یا خواندن یک رمان هم لمس کرد. مهم این است که در عمل آتی چطور جمع‌بندی گذشتگان را به کار ببریم. جمع‌بندی باید معطوف به عمل باشد و از آن چیزی حاصل شود که به کار امروز بخورد.

لذا اصول جمع‌بندی این‌هاست؛ اصالت به مبنا و اولویت فرعی قائل شدن برای شرط خارجی و اعراض و توجه به گوهرها و جواهر است. وجه دوم این‌که در تاریخ نمایم، چسب به تاریخ نخوریم و پایمان در گل لُج تاریخ فرو نرود و به جلو برویم. وجه سوم این‌که جمع‌بندی دست‌مایه‌ی استراتژیک شود و وجه چهارم این‌که خروجی از آن بیرون آید و معطوف به عمل باشد.

عناصر جمع‌بندی

بعد از اصول سراغ عناصر می‌رویم. جمع‌بندی چه عناصری را با خود حمل می‌کند. می‌توان سه عنصر را تعریف کرد؛ سعی هم‌زمانی و فهم دورانی، برگیری قاعده و کاربست امروزی. اگر جمع‌بندی این عناصر را داشته باشد

می‌توان گفت که جمع‌بندی‌ای است که آن چهار اصل در آن لحاظ شده است.

سعی هم‌زمانی-فهم دورانی

سعی هم‌زمانی و فهم دورانی این است که بتوانیم با فضای پیشینیان خود هم‌نفس شویم. امروزه روز، اگر کسی بخواهد به قله‌ی دماوند صعود کند، لامحاله یک شب باید در ایستگاه اول بخوابد [چون] فشار هوا در ارتفاع خیلی پایین است. ارتفاع دماوند ۵ هزار و ارتفاع تهران هزار و ۴۰۰ متر است. بنابراین ما حداقل تفاوت ارتفاع چهار هزار متری با قله‌ی دماوند داریم. گروهی که به بالای قله می‌رود، یک شب باید در آنجا بخوابد تا هم‌فضا و هم‌نفس شود. سعی هم‌زمانی و فهم دورانی به همین مفهوم است، یعنی یک ایستگاه اترافی پیدا کنیم و مدتی آنجا بمانیم و با پیشینیان خود هم‌فضا و هم‌نفس شویم.

شناخت شرایط

اگر بخواهد این اتفاق بیفتد باید شرایط‌شناسی جدی صورت گیرد و شرایط دوره‌ی مورد نظر را خوب بشناسیم.

بذل توجه به فرهنگ و عرف غالب

وجه دوم این‌که به فرهنگ و عرف غالب آن زمانه تا حد ممکن نزدیک شویم. در ادبیاتی که از تنباکو هست، می‌بینیم که بخش مهمی از ادبیات فقهی و عربی است و ادبیات عرفی هم که وجود دارد و برتراویده از فرهنگ زمانه است و بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات آن امروزه منسوخ شده یا در ذهن نسل جدیدی که بعد از انقلاب ۵۷ به دنیا آمده، نیست. اگر به فرهنگ و عرف غالب دوره توجه شود، جنبش زنان اهمیت پیدا می‌کند؛ زنی که محصور در منزل است و بیرون نمی‌رود مگر به ضروره، بیرون نمی‌رود مگر با مرد یا فرزندان ارشد و در تحولات اجتماعی حضور و بروز و ظهور ندارد،

در کار اجتماعاً لازم مشارکتی ندارد و کارش فقط در منزل و سیستم‌های تیمارداری و پیرامون منزل است. اگر فرهنگ آن دوره را نشناسیم حضور زن شاید اهمیت نداشته باشد، الان هم خانم‌ها هستند و آن موقع هم بودند. ولی زنی که از پستو و صندوق‌خانه درآمد، با حجاب چندلایه آمده و روبروی کامران میرزا و نمایندگان استبداد قرار گرفته، آمده در بازار مسقف تهران و هر دکانی که بسته نبوده، کرکره‌اش را پایین کشیده، خیلی اهمیت دارد. این است که توجه به فرهنگ دوره برای هم زمان شدن و فهم آن دوران ضروری است.

درک ظرفیت شرایط

وجه بعدی درک ظرفیت شرایط است. شرایط چقدر برای تحولات رادیکال آماده بوده است؟ دوز آمادگی شرایط چقدر بوده است؟ اگر بخواهیم با فهم امروزی صحبت کنیم، در کنکاش هر دوره باید لامحاله به دنبال این باشیم که یک کن فیکونی صورت بگیرد در حالی که این امکان‌پذیر نیست. باید ببینیم که آن دوره چقدر بار تاریخ را به جلو کشیده است؟

فهم کشش نیروها

وجه بعدی فهم کشش نیروهاست؛ نیروها چقدر کشش داشتند؟ مردمی که تا آن زمان در عرصه‌ی عمومی حاضر نبودند، در دور اول و راند اول مبارزات چقدر کشش داشتند؟ روحانیتی که برای اول بار سیاسی شده و مقابل دیوار استبداد مطلقه قرار گرفته، برای درک شرایط چقدر کشش داشته است؟ بازاری‌ای که اولین حرکت صنفی را رقم زده و خواسته‌ی صنفی خودش را سیاسی و مسری کرده و آحاد غیر از خود را به صحنه آورده، چقدر کشش داشته است؟ اگر ارتفاع کشش آنها را در نظر نگیریم، همیشه انتظارات امروزی‌ن خواهیم داشت.

شناسایی نیاز زمانه

وجه بعدی شناسایی نیازهای زمانه‌ی مورد بحث است. نیاز و روح زمانه چه بوده و در پی چه بوده‌اند؟ در پی یک تحول رادیکال اساسی بودند یا استراتژی نقطه‌ای داشته‌اند و یک مطالبه‌ی خاص را پیگیری می‌کردند؟

تنظیم انتظار

نهایتاً تنظیم انتظار است. تنظیم انتظار مثل ولوم رادیوست؛ دست ماست، می‌توانیم آنقدر [صدایش] را پایین بیاوریم که فقط صدای نجوای شاپرک‌ها را بدهد و فقط خودمان با گوشی بشنویم و کس دیگری نشنود یا آنقدر صدا را بالا ببریم که همسایه‌ها به دیوار مشت بکوبند که صدا را پایین بیاورید. تنظیم انتظار واقعی وقتی تحصیل می‌شود که شناخت شرایط، بذل توجه به فرهنگ و عرف، درک ظرفیت شرایط، کشش‌شناسی و نیاز زمانه‌شناسی صورت بگیرد. «حضرت علی» در یکی از خطبه‌ها^۱ در [مورد] تنظیم انتظار حرف قشنگی می‌زند؛ عنوان می‌کند «چنان با تاریخ پیشینیان درتیده شدم که گویی با آنها زیسته‌ام و با آنها تنفس کرده‌ام.» فهم دورانی و سعی هم‌زمانی همانی است که حضرت علی که دید و تحلیل تاریخی دارد، می‌گوید. همان تنفس ماقبل مسیر دماوند است که خدمتتان عرض شد.

برگیری قاعده

درک قانون‌مندی امور

عنصر دوم [جمع‌بندی]، برگیری قاعده است. قاعده به این مفهوم که هر حرکت فردی و هر حرکت اجتماعی در درون خودش قوانینی را متصاعد می‌کند که آن قوانین را باید درک کرد. قانون‌مندی امور را باید درک کرد، اگر درک نشود، جمع‌بندی علمی نخواهد شد.

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱، وصیت‌نامه‌ی امام علی به امام حسن.

استخراج قواعد همه‌زمانی - همه‌مکانی

وجه دوم برگیری قاعده این است که از درون قواعد هر کدام از فرازها یا هر حرکت فردی یا اجتماعی که زیر میکروسکوپ امروزی خود قرار می‌دهیم، ببینیم که کدام یک از قانون‌مندی‌ها و قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی هستند؛ نه تاریخ می‌شناسند و نه جغرافیا. این مهم است! بخشی از آن همه‌زمانی نیست و خاص دوران است. بخشی هم همه‌مکانی و همه‌زمانی است که ما همواره با آن‌ها کار داریم. قواعدی که در روسیه همان عمل را بکند که در نیجریه می‌کند و در شیراز زمان تنباکو می‌کند. این قاعده، همه‌دورانی و برای نوع بشر و نوع انسان است و تخصیص به جغرافیا یا برش زمانی خاصی ندارد.

کاربست امروزی

نهایتاً کاربرد امروزی که همان بحث معطوف به عمل بودن و رو به آینده بودن و دست‌مایه‌ی استراتژیک بودن جمع‌بندی است. این بحث‌هایی که کردیم به چه درد امروز ما می‌خورد؟ اگر این بحث‌هایی که انجام می‌دهیم مساله امروز ما را حل نکنند، ما تفاوتی با اساتید و دانشجویان کلاسیک رشته‌ی تاریخ نخواهیم داشت. یکی فقط تاریخ را می‌خواهد تا دانشش اضافه شود، یکی می‌خواهد تاریخ را بخواند تا بجورد. یک‌وقت «حنیف‌نژاد» تاریخ را می‌خواند و یک‌وقت «آقای بدیع‌الزمان فروزانفر»؛ نمی‌گویم کار ایشان ارج ندارد اما کار ایشان می‌شود یک کار مرجع کتابخانه‌ای و کار حنیف‌نژاد می‌شود بوم‌غلتنی که می‌خواهد با دست‌مایه‌های تاریخ قبل از خودش در زمین ناهموار بیندازد. برای ما کاربرد امروزی مهم است. کاربرد امروزی به چه مفهوم است؟

رعایت قواعد و قوانین همه‌زمانی - همه‌مکانی

یک این که قواعد و قوانین همه‌زمانی و همه‌مکانی را رعایت کنیم. اگر

رعایت نکنیم از مدار تعالی خارجیم. یعنی قبل از ما بشرهایی بودند که این‌گونه عمل کردند و عملشان نتایج مشخص، معین و متعین داده است. اگر ما بخواهیم چشم بر آنها ببندیم یعنی قبل از ما انسانی وجود نداشته است؛ عشقی، مهری، نفرتی، کینه‌ای، مرارتی، طی مسیری، طی طریقی وجود نداشته و ما پوزیتیویست^۱ هستیم و می‌خواهیم از این به بعد همه‌چیز را خودمان تجربه کنیم! لذا کاربست امروزین این است که قواعد و قوانین برتر از جغرافیا و برتر از تاریخ را رعایت کنیم، لحاظ کنیم، مرئی بداریم، به کار ببندیم.

ترجمان به روز قواعد

وجه بعدی ترجمان به روز قواعد است. بعضی از قوانین ممکن است در وادی اول این طور به نظر برسد که مال آن دوره بوده است؛ مال مشروطه، نهضت ملی، تنباکو، انقلاب اکتبر و انقلاب کبیر فرانسه بوده و به کار ما نمی‌آید. اینجا باید نهضت ترجمه‌ی بومی به کار بیفتد به این مفهوم که قواعد گذشته را که کارایی همیشگی دارند، بتوانیم به روز ترجمه کنیم. جلوتر در تنباکو خدمتتان توضیح داده خواهد شد.

کنار نهادن قواعد غیردورانی

وجه بعدی این است؛ جریان‌ی که تاریخ را جمع‌بندی می‌کند، باید همیشه یک الک و سرن‌ی همراه خودش داشته باشد. بخشی از قواعد و قوانین به درد امروز نمی‌خورد و اکنونی نیست، باید الک شود و به کنار برود. الان کارخانه‌های سرن‌د صنعتی که در ایران خودمان هم وجود دارند، توده‌های کانی را در سه چهار رده‌ی مدرج الک می‌کنند. در آخر، یک توده‌ی خاک پودرمانند، یک توده نخاله و یک توده سنگ به جا می‌ماند. با ملات تاریخی هم باید همین کار را کرد؛ بخشی از آن دیگر پودر شده، باید

فوتش کرد و از پیرامون خارجش کرد. بخشی از آن نخاله است؛ نخاله در ساخت و ساز دیوار به کار می‌آید، در سطح و زیر سنگ به کار می‌آید. بخشی هم سنگ است؛ سنگ‌ها در دیوار و در مرزبندی‌هایی به قطر دیوار چین به کار می‌آید. لذا قواعد غیردورانی کنار می‌رود ولی قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی در سطح سنگ‌های زیرین و سنگ‌های دیوار باقی می‌مانند، [باید] آنها را شناسایی کنیم و در ساخت و ساز خود استفاده کنیم. پودرها را هم کنار می‌گذاریم. از بخشی از [پودرها] می‌توان ملات درست کرد، بخش دیگرش هم به قول معمارها کُشته است، آنقدر رویش ملات درست شده که دیگر نمی‌توان با آن ملات درست کرد، باید دفع شود، پودر شود، به آب بریزد و به هر پستی‌یی که می‌خواهد برود.

تغییر، تصحیح، تکمیل قواعد

نهایتاً تغییر، تصحیح و تکمیل قواعد؛ در تنباکو هم انشالله خواهیم دید، قواعدی وجود دارند که امروز باید تغییر پیدا کند، تصحیح شود و تکمیل شود. پس اصول و عناصر جمع‌بندی را در سه سطح دیدیم .

سعی هم‌زمانی- فهم دورانی در فراز تنباکو

حال به متن می‌رسیم. متنی که مقابل روی ماست را در چند جلسه مرور کردیم، شکافتیم و مثل یک پدیده‌ی هندسی چندوجهه از زوایای مختلف نگاهش کردیم. سرآخر، با این اصول و عناصری که خدمتان عرض کردم، عقاب‌وار، از بالا به این چندوجهی نگاه می‌کنیم. بیایم در جنبش نیاکانمان به عنوان جنبش اول، هم‌زمان شویم و فهم دورانی پیدا کنیم. ۹ اصل و عنصر را می‌توان برشمرد؛

تنباکو؛ سرجمع اولین‌ها

اولین اصل که خیلی مهم است این است که تنباکو سرجمع اولین‌هاست. اولین‌ها همیشه خیلی مهمند، تحلیل اولین‌ها هم خیلی مهم است؛ اولین اعتراض است؛ قبل از آن اعتراض همگانی وجود نداشته است.

اتفاقات متعددی در جامعه‌ی ایران افتاده بود ولی از جامعه رمق‌کشی شده بوده و اعتراضی زمینه‌ی بروز و ظهور پیدا نکرده بود.

اولین همگرایی است؛ نیروها به هم پیوند می‌خورند و سه ضلع تشکیل می‌شود؛ تجار، روحانیتِ نویسی شده و مردم تازه به صحنه آمده.

اولین تحرک صنفی است، قبل از آن تحرک صنفی که سرایت اجتماعی پیدا کند و مسری‌بودنش آحاد دیگر را هم به صحنه بکشد، وجود نداشته است.

اولین اتحاد صنفی بین صنف تجار و صنف روحانیت در عمل اجتماعی سیاسی‌شان و نه صرفاً در مبادلات مالی و ایدئولوژی‌کشان، شکل می‌گیرد.

اولین رویارویی است؛ اولین بار جامعه‌ی ایران به عرصه آمده است. در سنت پهلوانی قدیم ایران، کشتی‌گیری که حس می‌کرد قد و قواره‌ای پیدا کرده، یال و کوپالی پیدا کرده، بدنش عضلانی شده و می‌تواند فنی رد و بدل کند، کشتی می‌خواست و ادعای کشتی می‌کرد. جامعه‌ی ایران هم اولین بار است که به صحنه آمده، پایه‌ی ستون را وسط گذاشته و قواره‌اش را به رخ استبداد حاکم که تنها قواره‌ی موجود در جامعه‌ی آن زمان ایران بوده، کشیده است. اولین رویارویی و اولین هم‌آورد صورت می‌گیرد.

وجه بعدی این است که حاکمیتی که تا به حال از داخل تنه نخورده بوده، می‌بیند که تنه خورده است. مردم ایران و نیروهای اجتماعی و سیاسی اعتبارِ تنه‌ای پیدا می‌کنند که وقتی تنه به تنه‌ی به حاکمیت می‌زنند، حاکمیت برای اول بار یک قدم استراتژیک عقب می‌گذارد. اولین تنه‌ی تاریخی بود. قاجارها تنه‌های تاریخی جدی‌ای از دو جنگ ایران و روس خوردند که منجر به ترک برداشتن سیاسی و نظامی‌شان شد ولی در داخل تا به حال از کسی تنه نخورده بودند.

نهایتاً اولین اجبار به تمکین است؛ حاکمیت به‌غایت استبدادی [برای]

اولین بار مجبور به تمکین می‌شود، سری خم می‌کند، ولو تاکتیکی. این سرجمع اولین‌هاست. لذا از فراز و حرکتی که سرجمع اولین‌ها بوده، انتظارات محدودتری می‌توان داشت؛ از مشروطه انتظار بیشتر، از نهضت ملی که یک رهبر اندیشمند داشته بیشتر، از دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ که نیروها با همه بضاعتشان به صحنه آمدند، بیشتر و از انقلاب ۵۷ که سلطنت ۲۵۰۰ساله را سرنگون کرده خیلی بیشتر [انتظار هست]. لذا از اولین‌ها انتظار کمتری می‌توان داشت. اولین تجربه‌ی اقتصادی که هرکدام از ما داشتیم، تجربه‌ی ناقصی بوده، اولین تجربه‌ی آشنایی، اولین عشق. اولین‌ها همه ممیز هستند، مکانیزم و ساختار خاص خودشان را دارند و باید با آنها خیلی حساس‌تر و ظریف‌تر برخورد کرد.

جنبشی در دل انجماد

دوم این که جنبشی است در دل انجماد؛ یعنی آب شرایط، یخ‌زده و زیر صفر بوده و کسی فکر نمی‌کرده که این انجماد ترک بردارد و بخاری ناشی از جنبش و دینامسیم دوره از آن متصاعد شود. لذا با جنبش در دل انجماد باید با وسواس و حساسیت خاصی برخورد کرد. یک‌وقت انقلاب ۵۷ را بررسی می‌کنید که پیشینه‌ای دارد، پشت سرش تنباکویی بوده، مشروطه‌ای بوده، مصدقی، نهضت ملی‌ای، بیرون ریختن انگلیس‌ها، کودتایی، نهضت مقاومت ملی‌ای، دهه‌ی چهل‌ی، دهه‌ی پنجاهی، خونی و شکنجه‌ای، چیتگری و حسینیه‌ای بوده، این جنبش در دل انجماد نیست، غلیانی مثل [چاه] آرتیزین^۱ بوده. موادی که از تنباکو تا ۵۷-۵۶ در چاه تحول ایران ریخته شده بود، سرجمعش آرتیزینی می‌شود و رژیم (به نوعی تاریخی و به نوعی غیرتاریخی و ضدتاریخی) سلطنت را در ایران نابود می‌کند، که حقیقتی هم بود و باید

۱. Artesian. گونه‌ای چاه ساخته‌ی انسان که یک جریان آب دائمی را تامین می‌کند. در چاه آرتیزین، آب با فشار مربوط به موازنه آب‌های ساکن (فشار هیدروستاتیک) مجبور به بالا آمدن از دهانه‌ی چاه می‌شود.

نابود می‌شد. لذا جنبش در دل انجماد یک [نوع] جنبش است و جنبش در دل فوران جنبش دیگری است. جنبش تنباکو را نمی‌توان جنبشی در دل فوران تلقی و تحلیل کرد، لذا سطح تحلیل باید تنزل پیدا کند.

سادگی شرایط

وجه سوم سادگی شرایط است؛ همه‌چیز ساده بوده‌است. خواسته ساده بوده: قرارداد باید لغو شود! ساده‌تر از این خواسته ممکن نیست. شعارها همچنان که عنوان کردیم، ساده بود. جوهری از مردم درآمد، مذهبی بود و سازمان‌دهی شده و از پیش طراحی شده [نبود]. رهبری هم ساده است؛ می‌گوید این مساله باید منتفی شود و وقتی هم که منتفی می‌شود، همه به سراغ جایگاه ماقبل و آغازین خود می‌روند. پایان هم ساده است، قرارداد که لغو می‌شود، همه‌ی نیروهای دست اندرکار به نوعی ارضا می‌شوند و پا پس می‌کشند. لذا جنبش، جنبش پیچیده‌ای نیست که مرحله‌ی جنینی، تولد، بلوغ، نُضج بعد از بلوغ، بلوغ دوم، آنتروپی و فتور و سستی داشته باشد. تلقی استراتژیک و مرحله‌بندی کردن شرایط در آن وجود نداشته است. از هر منظر ساده بوده است.

جنبش محدود و محصور

وجه بعدی این است که جنبش، محدود و محصور بود. یک وقت جنبشی نامحدود است و اسم خودش را انقلاب می‌گذارد و تاریخ مصرفی هم برای خودش تعیین نمی‌کند. مثلاً «کاسترو» هنوز هم می‌گوید «انقلاب کوبا» یا در محاورات، ما هنوز می‌گوییم «انقلاب» [با این‌که] ۲۸ سال از آن می‌گذرد. می‌شود گفت از تاریخ بیرون‌زده و برآمده و برجسته است. ولی جنبش تنباکو محدود است و فقط می‌خواهد یک مساله مبتلابه بروز و ظهور یافته را حل کند و به بعد آن کاری ندارد.

محصور هم هست؛ رهبران، آغازگران، استارترها و پیش‌برندگان جنبش هیچ برنامه و انگاره‌ای برای بعد از لغو قرارداد ندارند. دیگر برایشان مهم

نیست که ۵۰۰ هزار کرور غرامت است، گمرک بندرعباس گرو می‌شود و از بانک خارجی قرض می‌شود. این‌ها برایشان اهمیتی ندارد. به این اعتبار محدود به یک هدف و محصور به یک نقطه است. بعد از اعلام لغو قرارداد بنا نیست اتفاقی بیفتد. لذا با تحلیل دینامیک نمی‌توانیم [تنباکو را] تحلیل کنیم، چرا بعد قاجارها را سرنگون نکردند؟ چرا آلترناتیوسازی نکردند؟ اصلا بنا نبوده این اتفاقات بیفتد!

دانش و آگاهی‌های محدود

وجه بعدی دانش و آگاهی‌های محدود است؛ توده به‌طور عام و رهبری به‌طور خاص. توده به‌طور عام یعنی در دوره‌ای بوده که نظام نوین آموزشی وجود نداشته (نظام نوین آموزشی در ایران زمان «رضاشاه» شکل می‌گیرد و بدیل مکتب‌خانه‌ها می‌شود) و مکتب‌خانه‌ها در بیشتر سرویس‌ده و خدمت‌رسان به طبقات متمکن بودند و هرکسی نمی‌توانست به مکتب برود. کل دانش، دانش مکتبی و دانش روخوانی قرآن بوده است.

رهبری هم دانش سیاسی نداشته؛ سید جمالی پیدا می‌شود که از بیرون دانش سیاسی تزریق می‌کند. تجاری هم پیدا می‌شوند که از درون دانش صنفی تزریق می‌کنند. خودشان هم یک دانش فقهی مجرد از شرایط اجتماعی-سیاسی داشتند که به مساله‌ی تنباکو می‌زنند و به تنباکو بار شرعی می‌دهند و با دانش حداقلی رهبری به عرصه می‌آید. رهبری هم، چه میرزا به عنوان هدایت‌کننده از بیرون و چه روحانیون داخلی، فاقد دانش مبارزاتی و سیاسی-اجتماعی بودند. نوعاً هم حرکت اولشان بوده و شاید حرجی به آنها نباشد. رج به روحانیت هست که چرا در مسائل اجتماعی درتینده نشده و حساسیتش صرفاً حساسیت شرعی است ولی در اولین حرکت اجتماعی نمی‌توان خیلی انتظار داشت که دانشی بیش از این بروز دهد.

یگانه نیروی خودآگاه؛ تجار

وجه بعدی این است که یگانه نیروی خودآگاه، تجار هستند. آنها هستند

که اول بار درک می‌کنند که چه اتفاقی افتاده، چه بازتاب‌هایی خواهد داشت، کار آگاهی‌بخش می‌کنند، نیروها را به صحنه می‌آورند و جنبش اجتماعی برپا می‌کنند. تنها نیروی خودآگاه دوره - خودآگاهی هم صنفی بوده و هم تا حدودی سیاسی - تجار هستند. خیلی نمی‌توان از جنبشی که [تنها] یک نیروی خودآگاه دارد، انتظار والا و بالایی داشت.

رهبری، صاحب احاطه و مقبول عامه

وجه بعدی این است که رهبری، سنتی است، اتوریته، صاحب احاطه است، هژمونیک است و روی مخاطبش سلطه برقرار می‌کند و توده‌ی سنتی ایران هم رهبری هژمونیک و اتوریته روحانیت را می‌پذیرد. رهبری صاحب احاطه است و توده هم خودشان را محاط فرض می‌کنند. چتری را میرزا برپا می‌کند و همه‌ی مردم زیر آن می‌روند و مشکلی هم با هژمونیک بودن رهبری نداشتند. این مساله کاملاً در آن زمان طبیعی بوده است. روحانیتی بوده که در آن زمان قداستی داشته، محرم مردم بوده، صاحب فتوایی است که بُرد دارد، وقتی انگشت سبابه‌اش روی چیزی می‌رود، همه‌ی نگاه‌ها، همه‌ی قدم‌ها و همه‌ی ظرفیت‌ها متوجه نقطه‌ی دورنمای انگشت سبابه او می‌شود. لذا هژمونیک بودن، اتوریتر بودن، فرهمند بودن و کاریزما بودن روحانیت کاملاً طبیعی و پذیرفته بوده، چیز غیرمعقولی نبوده و آحاد مردم هم این را پذیرفتند. مردم با این انگاره آمده بودند که رهبری بشوند. مثل الان نبوده که یک دانش‌آموز دوره‌ی راهنمایی هم ادعایی دارد، «من» را وسط می‌گذارد و محاسبات فردی را به میان می‌آورد. یا مثل دانشجو و روشنفکری که هیچ‌کس را بر نمی‌تابند. با انگاره‌های امروز نمی‌توان آن دوره را تحلیل کرد.

حاکمیت به‌غایت مستبد، عقب‌مانده و ضدِملی

وجه بعدی، حاکمیت به‌غایت مستبد، عقب‌مانده و ضدِملی است. در

دورانی که جهان متحول بوده و حاکمیت‌ها نقش ویژه‌ای در تحولات دورانی ایفا می‌کردند، این‌ها فقط یک دم‌گنی روی شرایط ایران گذاشته بودند و سفت گرفته بودند، منتها دینامسیم تنباکو این دم‌گنی را پس زد و برای اول بار بخار سوزناک دم‌گنی آرنج استبداد را گرفت. این در تنباکو خیلی مهم است. به تنباکو فقط در حد بخار دست‌سوز استبداد مطلقه می‌توان نگاه کرد، بیش از این نمی‌شود نگاه کرد.

عقب‌مانده و ضدملی [هم بودند]. همان‌طور که جلسات پیش عنوان شد جمع‌بندی ناصرالدین‌شاه از سفر سومش با ادبیات خودش این بود که، «گشتیم و خوردیم و نشستیم و برخواستیم و خوابیدیم و کیف کردیم و آمدیم». این جمع‌بندی نفر اول یک مملکت است که رفته تا با اصطلاح امروز، جهان‌بینی‌اش را باز کند و ببیند که جهان چه خبر است. ضدملی هم هست، پنجاه سال چوب حراج زده است. با چنین حاکمیتی روبرو هستیم. با چنین حاکمیتی مواجه بودن میزان پیشروی نیرو را تا حدی تعیین می‌کند.

امپریالیسم پیچیده و دست‌اندرکار

وجه آخر، امپریالیسم به‌غایت پیچیده است. وقتی جنبش را می‌بینند، درک جدی داشتند. این فاکت خیلی کیفی است؛ وقتی وزیر مختار انگلیس در ایران، تحولات، به‌خصوص جنبش زنان که جنبش رادیکالی است را می‌بیند، شیراز و اصفهان و تبریز را می‌بیند، یک جمله‌ی تاریخی می‌گوید، «این پیشامد، قهری بود و در مقابل آن نمی‌شد چاره‌ای دیگر اندیشید». این دال بر پیچیدگی‌شان است. حرکتی را می‌بینند که پُر زور است، سمبه‌ی پُر زور دارد. اگر جلوی حرکت بایستند، حرکت رادیکال‌تر می‌شود. تبریز ۲۰ هزار نیروی مسلح دارد و اساساً یک نفر از پرسنل شرکت رژی را راه نمی‌دهند. در اصفهان آقاجنقی دست به کار می‌شود و به دولت می‌گوید اگر قرارداد لغو نشود، ما خودمان اقدام می‌کنیم. با اعتماد به نفس [خاصی] می‌آید. شرایط سترگ است و این شرایط سترگ را انگلیس، روس و فرانسه خیلی زودتر از

ناصرالدین‌شاه، کامران‌میرزا و امین‌السلطان درک می‌کنند. در یکی از متن‌های تاریخی آمده است که انگلیس‌ها در ماه‌های اوج و پیک جنبش تنباکو بحثشان با ناصرالدین‌شاه و پیرامونش این بوده که این شکاف را درز بگیرد. این شکاف را درز بگیرد، ناشی از یک تفکر پیچیده و استراتژیک است. فاکت بعدی خیلی مهم‌تر است. در کتاب *تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا*^۱ از انگلیس‌ها فاکت آورده است که در این اوقات (در اوج تنباکو) بر اثر تغییر وزرای انگلستان، وضع سیاسی آن کشور نیز تغییر یافته بود، کابینه عوض شده بود. «سِر لاسلز»^۲ به جای «سِر دراموند ولف»^۳ متصدی امور شده بود. این جمله‌ی او خیلی جالب است، عقیده است که در مقابل مقاومت ایرانیان نباید سختی کرد زیرا مقرون به صرفه و صلاح نیست. بنابراین صید به دام افتاده را باید رها کرد. ماهی لیز است، ماهی را در آب بینداز برود، با تنباکو و قرارداد این کار را کردند که حاکی از پیچیده بودنشان است. منافع تجاری خودشان را خیلی خوب می‌شناختند. صحبت شد که در اوج قضیه، سفیر روس در ایران یک مهمانی شبانه می‌دهد و همه سفرا را دعوت می‌کند. آنجا این مساله را مطرح می‌کند و نماینده‌ی شرکت در ایران را مخاطب قرار می‌دهد که می‌دانی تجارت یعنی چه؟ تجارت پدر و مادر ماست، بود و نبود

۱. احتمالاً اشاره‌ای است به کتاب *تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* از محمود محمود، انتشارات اقبال.

۲. سِر فرانک لاسلز. Frank Lascells (۱۹۲۰-۱۸۴۱). دیپلمات انگلیسی که در طول حیاتش عهده‌دار پست‌های مختلفی از جمله سفیر انگلیس در روسیه و آلمان بود. او که چندین سال در عثمانی و کشورهای خاورمیانه حضور داشته، در سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۴ وزیر مختار انگلستان در ایران بود.

۳. سِر هنری دراموند ولف. Sir Henry Drummond-Wolff (۱۹۰۸-۱۸۳۰). دیپلمات انگلیسی بود که پس از مدتی ماموریت در عثمانی و مصر در سال ۱۸۸۸ به مقام وزیر مختار انگلیس در ایران (دیپلمات ارشد دولت انگلستان) رسید. در زمان تصدی او به این شغل قراردادهای زیادی بین انگلیس و ایران امضا شد که قرارداد رژی یکی از آنها است.

ماست، تجارت نباشد، ما وجودی نداریم. چرا عرصه‌ی تجاری ما را به خطر انداختید؟ همه با او هم‌نوا می‌شوند که مساله باید حل شود. [فکر] ماهی لیز را به دریا بسپارید، حاکی از پیچیده‌بودن امپریالیسم دوره است. مردم ساده، رهبری ساده، تجار دارای میزانی پیچیدگی، حاکمیت مستبد و بازیگر و بندباز و امپریالیسم کاملاً پیچیده؛ از صدر که حرکت می‌کنیم، سادگی، سادگی، سادگی، پیچیدگی حداقلی تجار، پیچیدگی برتر حاکمیت و پیچیدگی حداکثری امپریالیست. وقتی که دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ نسل نوبه عرصه‌ی جمع‌بندی ورود میکند و [به این می‌رسد] که امپریالیسم در ایران پیچیده بوده است و رهبران ساده، یکی از فاکت‌هایش همین جنبش تنباکو است. تا حد امکان سعی کردیم هم‌زمان شویم و دوران تنباکو را فهم کنیم.

برگیری قاعده از فراز تنباکو

وجه بعدی برگیری قاعده است؛ چون جنبش اول است، قواعدش قواعد پایه می‌شود. ۱۴ قاعده را از دینامیسم دوران و فراز تنباکو می‌توان برگرفت.

تلفیق ذهن و عین

قاعده‌ی اول تلفیق ذهن و عین است. در عین یک شرایط به‌غایت استبدادی وجود داشته است، هم در عرصه‌ی اقتصاد، چه تجارت و چه فلاح. یعنی رابطه‌ی دهقان روی زمین با صاحب زمین، رابطه‌ی به‌غایت استبدادی بوده است. در تجارت هم رابطه، استبدادی است، قراردادی منعقد می‌شود و کل سازوکار تجارت ملی را به هم می‌زند. مصادره‌های زیادی قبل از تنباکو در بخش تجارت صورت گرفته بوده است (نامه‌های تجار را قبلاً مرور کردیم). عینیت، عینیت به‌غایت بسته و استبدادی و سرکوب‌گرانه است و واژه‌ی همیشه دارای کاربرد ناصرالدین‌شاه بوغول و خفه شوید، است. عنصر زنده، خفه شوید است. این شرایط عینی است. در ذهن هم، میرزاآقاخان، ملکمی، قانونی، اختری، سید جمالی، عبده‌ی بوده‌اند که از

بیرون تلنگرهایشان را می‌زدند و ذهن میرزا و روحانیت و مردم ایران را متاثر می‌کنند.

اولین قاعده این است که از چنخماخ عین و ذهن لامحاله جرقه‌ای متصاعد خواهد شد. این قاعده‌ای همه‌دورانی است. غیرممکن است عین و ذهن به هم بخورند و جرقه‌ای برنخیزد. غیرممکن است که اولین رگه‌ی باران به خاک بوسه بزند و عطر خوشی متصاعد نشود. این قانون و قاعده است. از بوسه‌ی باران بر خاک، بوی تعفن بیرون نمی‌آید ولی از استبداد بوی تعفن بیرون می‌آید. از تقابل عین و ذهن لامحاله حرکتی ایجاد می‌شود.

ظرفیت‌های نهفته

وجه دوم این است که در تیره‌ترین و تاریک‌ترین شرایط، در شرایطی که جامعه به نظر مانند تابوتی می‌رسد که در سنگینش بسته است و هیچ روزنی به بیرون ندارد و نور و حرارتی در آن نیست، ظرفیت، درون آن تابوت اجتماعی همیشه وجود دارد.

بهانه- بستر برای بروز ظرفیت

وجه سوم این است که بهانه و بستری می‌خواهد که ظرفیت نهفته بروز کند. کمتر کسی بوده که در آن زمان فکر کند که جامعه‌ی ایران، جامعه بارور و آبستنی است. فقط سید جمالی پیدا می‌شود که می‌گوید ظرفیت‌هایی نهفته است و روحانیت و منورالفکران می‌توانند آن ظرفیت را فعال کند. انسان‌هایی که مرارت تاریخ را لمس کردند به آن ظرفیت نهفته پی می‌برند. علی هست که در تبیین تاریخ نهج البلاغه، ظرفیت مردم را هر آن، قابل شکوفا شدن می‌داند اما عنوان می‌کند «میوه باید برسد تا به زمین بیفتد»^۱. مراجعه می‌کنند

۱. اشاره به بخشی از سخن امام علی در خطبه‌ی ۵ نهج البلاغه است: «وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَ لِعَيْبِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعْدَ أَرْضِهِ»؛ آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند».

برای این که بیاید بدیل شود، می‌گوید زمانش نیست و زمانش هم که می‌رسد، می‌گوید، مردم باید از من بخواهند. [برای] همین است که سیدی که جهان‌شناسی و استبدادشناسی جدی داشته، تشخیص می‌دهد که ظرفیت‌های جدی وجود دارد و آن ظرفیت‌ها احتیاج به کاتالیزوری برای فعال شدن دارد.

عنصر آغازگر - عنصر پیش‌برنده

قاعده‌ی بعدی این است که هیچ جنبشی بدون عنصر آغازگر و پیش‌برنده، پیش نمی‌رود. ما در دوره‌ی خودمان جنبش موسوم به اصلاحات را تجربه کردیم. جنبش اصلاحات آغازگر داشت ولی پیش‌برنده نداشت. چون نداشت، پیش نرفت. وقتی هم که پیش نرفت همه‌ی کوزه‌های تاریخی بر سر جریان راست خراب شد. وظیفه‌ی تاریخی جریان راست در ایران همیشه این بوده است، کما این که وظیفه‌ی تاریخی همه‌ی راست‌های جهان هم همین است (کاری که الان آمریکا در عراق و افغانستان می‌کند). وظیفه تاریخی راست همین است، این چیز جدیدی نیست. نمی‌توان گفت که این جریان مانع نداشت اما جنبش اصلاحات پیش‌برنده نداشت که پیش نرفت. عنصر آغازگر داشت ولی عنصر پیش‌برنده نداشت. ولی جنبش تنباکو عنصر آغازگر داشت و پیش‌برنده هم همان عنصر آغازگر بود. این خیلی مهم است. عنصر آغازگر مساله‌اش را اول به دل حاکمیت زد، جواب نگرفت. به دل روحانیت زد، جواب گرفت و وقتی جواب گرفت با تریبون‌های روحانیت مساله را اجتماعی کرد. صنف تجار تنباکو و توتون در ایران یک هنر تاریخی به خرج دادند که هم آغازگری کردند و هم تا ته قضیه پیش‌برندگی کردند. این خیلی مهم است.

عنصر رهبری

وجه بعدی عنصر رهبری است. ایده‌ای هست، ایده‌ی قابل تحقق هم هست، قابل پی‌گیری هم هست ولی رهبری ندارد. تجار درک کردند که

خودشان نمی‌توانند رهبر حرکت باشند؛ اعتبار سیاسی و اجتماعی در حدی که بتوانند هژمونی برقرار کنند و کاریزمایی داشته باشند که مردم به فراخوانشان پاسخ مثبت دهند، نبود. با این ذکاوت رفتند به سراغ جریانی که می‌توانست این نقش را ایفا کند، آن جریان روحانیت بود. لذا در اینجا عنصر رهبری تعبیه شد. اگر میرزایی نبود و فتوا و برد فتوایی وجود نداشت، قراردادی هم لغو نمی‌شد. لذا لامحاله عنصر رهبری باید وجود داشته باشد.

عنصر پی‌گیری

وجه بعدی عنصر پیگیری است. پی‌گیری تجار و پی‌گیری میرزا و اقطاب روحانی در ایران برای لغو قرارداد، پی‌گیری مقبول و مطلوبی بود. درست است که می‌گوییم میرزا ساده بود، آینده را ندید و... ولی تا لغو کامل قرارداد ایستاد؛ تجار، آفانجفی، جواد آقای تبریزی و مردم هم ایستادند. عنصر پی‌گیری در آن استراتژی نقطه‌ای، عنصر مطلوبی بود. با پی‌گیری به سرفصل رسیدند. ولی در دوران خودمان از مجموعه نیروهایی که در عرصه‌ی اصلاحات بودند، پی‌گیری‌ای ندیدیم. پی‌گیری و پیش‌برندگی نبود که این وضعیت به وجود آمد. «آقای میثمی» جزوه‌ای دارند درباره‌ی استراتژی «امام حسین»^۱ که به نقل از حنیف‌نژاد تصریح می‌کند «قیام یعنی جدیت و پی‌گیری». جدیت و پی‌گیری را از امام حسین بگیرد، عاشورایی به وجود نمی‌آمد. امام حسین نمی‌توانست در منزل بنشیند و بیانیه‌ی سیاسی صادر کند و ۲۰۰ نسخه تکثیر کند و به آحاد بفرستد، این کار را نکرد؛ وسط حج دور زد، سنت را دور زد و در مدار عالی‌تر آمد. لذا عنصر پی‌گیری خیلی مهم است. قیام مساوی است با پی‌گیری و جدیت. اما در دوران خودمان خیلی چیزها شوخی است. با آرمان‌ها شوخی برخورد شد. آرمان چیز جدی و محترمی است. اگر کسی با آن شوخی کند، به سمتش نمی‌آید اما اگر کسی

۱. میثمی، لطف‌الله، استراتژی پیروز. چاپ اول، ۱۳۸۷، انتشارات صمدیه، تهران.

آن را جدی بگیرد، با او هم آغوش و هم نفس می‌شود.

نیروی اجتماعی - نیروی پیش‌برنده

وجه بعدی نیروی اجتماعی و نیروی پیش‌برنده است. بالاخره جنبش بدنه می‌خواهد، تنباکو بدنه داشت. بدنه هم خوش‌کشش بود و تا آخر آمد. اما این بدنه در نهضت ملی زه می‌زند و تا جایی می‌آید. در دوران اصلاحات زه زد و از جایی به بعد نیامد. رهبری اصلاحات درایتی نداشت که بدنه را با خود بکشد. کارگراها، معلمان، کارمندان و .. تکه‌تکه جدا شدند. آخر اصلاحات ۷-۸ نخبه و فرهیخته ماندند که بی‌توجه به عملکرد و دینامسیم بدنه می‌خواستند اصلاحات را در سطح بالا پیش ببرند. لذا اگر نیروی اجتماعی و پیش‌برنده وجود نداشته باشد، جنبش می‌شود جنبش رمانتیک و روشنفکری که مثلاً عدالت خوب است و جامعه‌ی مدنی خوش است و حقوق برای انسان‌ها باید وجود داشته باشد و... این‌ها آرمان‌های خوبی است اما چه کسی می‌آید دستش را روغنی کند؟ چه کسی دستش را برای این آرمان‌ها ترک می‌دهد؟ نیروی اجتماعی و پیش‌برنده می‌خواهد.

تجمیع نیروها

وجه بعدی تجمیع نیروهاست. تنباکو سرجمع نیروها شد. مثبت بود.

سازمان کار

وجه بعدی این‌که سازمان کاری داشت. بالاخره با وصله و پینه -قبلا که دانش سازمان‌دهی وجود نداشت- [سازمان کاری پیدا کرده بود]. پس جنبش سازمان کار می‌خواهد.

رادیکالیسم کمک‌کار

وجه بعدی، رادیکالیسم کمک‌کار است. روشنفکران امروز وقتی تاریخ قبل از خودشان را تحلیل می‌کنند، متأسفانه این‌طور می‌گویند که همه‌ی کسانی که آرمانی داشتند و روی آرمانشان جدی بودند و رادیکال بودند، یک

مشت خُل و چل بودند. شهر آشوب‌هایی بودند که آمدند قواعد جنبش‌های مسالمت‌آمیز را به هم زدند و حرکت را رادیکالیزه کردند. اگر رادیکالیسم را به مفهوم عمق‌نگری و مسئولانه برخورد کردن بگیریم، رادیکالیسم همیشه حتی کمک‌کار جنبش مسالمت‌آمیز، بوده است. الان در نگاه اول کلاسیک، همه می‌گویند جنبش تنباکو مسالمت‌آمیز است. بله! مشی مسالمت‌آمیز بود و دنبال آنتاگونیسم نرفت اما گروه‌های پیش‌برنده‌ای هم بودند که اگر نبودند، اساساً استبداد حاضر نمی‌شد قرارداد را لغو کند.

اشاره‌ای می‌کنم به نقش رادیکال‌های دوره؛ رادیکال‌ها خُل و چل و مغز معیوب نیستند. در اصطلاحی امروز ما «رادیکالیسم معقول» را به کار می‌بریم. واژه‌ای که «مرحوم طالقانی با عمقی که در قرآن، در تاریخ و در جنبش‌های اجتماعی داشت، به کار برد. آقای طالقانی به رادیکالیسم آشوب‌طلبانه‌ی سال ۵۸ کردستان در نماز دانشگاه تهران حمله کرد. ولی در کنارش تصریح می‌کرد که عقلانیت اگر به رادیکالیسم پیوند بخورد، خیرش به شرایط می‌رسد. ما الان با تجربه‌ی تاریخی خودمان باید روی رادیکالیسم معقول بایستیم. رادیکالیسم دوره در کجا متعین بود؟ در خود مردم! زنان آمدند، دکان بستند، با کامران‌میرزا مواجهه پیدا کردند، با شاه پرده‌داری کردند. مردمی بودند که برای اول‌بار شب‌نامه توزیع کردند. یک رگه‌ی رادیکالیسم ناشناخته و غیرتشکیلاتی در مردم بود.

اما غیر از آن، رگه‌های رادیکالیسم مشخصاً در شیراز [وجود داشت]. فال‌اسیری به عنوان یک مرجع در شیراز قاعده‌ی بازی را به هم زد. رادیکالیسم فال‌اسیری خیلی مهم بود. یک فاکت خدمتتان می‌خوانم، «وی در جمع مردم معترض در مسجد وکیل منبر رفته و علیه دولت و امتیاز سخن گفت. او در پایان شمشیری از زیر عبا در آورد و گفت موقع جهاد عمومی است. ای مردم بکوشید تا جامه‌ی زنان نپوشید.» این جمله تاریخی شد و همه به آن استناد می‌کنند. «من یک شمشیر و دو قطره خون دارم، هر

بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را پاره می‌کنم. آنگاه گریه‌کنان از منبر پایین آمد.» همین فال‌اسیری رادیکال تبعید می‌شود.

اصفهان یک پدیده بود. اول بار قبل از تجار، روحانیت روی قرارداد موضع گرفت. تشخیصش مهم بود. گزارشی هست از اوضاع اصفهان در ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹؛ «دیروز شنبه را آقاجفی و شیخ محمد علی، اعلاناتی چند درب مساجد و معابر چسبانده و استعمال تنباکو را حرام و حمایت‌کنندگان فرنگی را مرتد اعلام کردند. مقدم بر میرزای شیرازی این‌ها برخورد تحریمی کردند. عملجات دخانیه را نجس خوانده و نوشته‌اند کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند به حمام و مسجد و سقاخانه راه ندهند.» این فهم دورانی است. یعنی ما باید نجس- طاهری آن دوران را لحاظ کنیم و با فهم دورانی تحلیل کنیم. «در حمام‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس علما و تجار و غیره، قلیان موقوف است. طلبه‌ها در هر نقطه که قلیان دیدند، بشکنند. هر جا که فرنگی دیده می‌شود، مردم دنبالش کنند و داد و فریاد نمایند.» این رادیکالیسم اصفهان است.

در رادیکالیسم تبریز میرزا آقا جواد تبریزی تصریح کرد و به شاه نامه نوشت «در صورتی که امر میرزای شیرازی درباره‌ی امتیاز اجرا نشود، ما خودمان اقدام خواهیم کرد». گفت من وسط آدم‌م مساله را حل کنم. میرزا آقاجواد که موضع رادیکال گرفت، چند اتفاق افتاد؛ «امیرنظام گروسی» که والی و پیشکار تبریز بود، سست شد و اساسا کنار کشید. حقانیت جنبش را صحه گذاشت و بعد هم ناصرالدین‌شاه او را عزل کرد. اقدامش یک ریزش نیرو در داخل حاکمیت مستبد داد.

وجه دوم این بود که مردم مغازه‌ها را بستند، اطراف منزل جواد آقا جمع شدند و ۲۰ هزار نفر هم مسلح شدند. این خیلی مهم است. رادیکالیسم تبریز، رادیکالیسم دوران‌ساز بوده است. تبریزی‌ها از تنباکو به بعد در مشروطه و در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، هم در نرم‌افزار مبارزه شرکت جستند و هم در

سخت‌افزار مبارزه. خیلی مهم است که هم فرد تئوریک داشتند و نظریه‌پردازی کردند و هم سخت‌افزاری [عمل کردند]. بعضی‌ها هم دو وجهه بودند و هم نرم‌افزاری و هم سخت‌افزاری عمل کردند. در تبریز آن‌قدر فشار بالا بود که برای مذاکره با میرزا واد آقای تبریزی امین حضور - که اول سه‌راه‌ری به اسم اوست- [را به عنوان] نماینده فرستادند. او وقتی با تمام مشقات به تبریز رفت، فضا سنگین بود و مغازه‌های بسته و ۲۰ هزار نفر مسلح را دید، وقتی پیش میرزا جواد آقای تبریزی رسید، نشست خلعت ناصرالدین‌شاه را داد و بدون لام تا کامی بیرون آمد. وقتی این شرایط در تبریز دیده شد، کمپانی چند قدم جدی عقب رفت. گفت ما هیچ پرسنلی از خودمان به تبریز نمی‌فرستیم و خود آذربایجانی‌هایی که تمایل دارند داوطلب شوند و مسائل کمپانی را پیش ببرند.

تبریز توسط میرزا جواد آقای تبریزی و ۲۰ هزار نیروی مسلح قفل شد. اصفهان توسط آقاجفی قفل شد. شیراز هم قفل شد. سه کلان‌شهر ایران قفل شدند. در تهران هم که کلان‌شهر اول و پایتخت بود، زنان و جنبش اجتماعی این قفل را زدند. لذا این قفل‌ها بود که در حقیقت شرایط را پیش برد. اگر رادیکالیسم دوره نبود، قراردادی لغو نمی‌شد. آخر الامر شایعه‌ی جهاد که کار ابداعی خود مردم بود. مردم به در و دیوار بیانیه زدند که «برحسب حکم جناب حجت‌الاسلام آقای میرزای شیرازی یوم دوشنبه‌ی آتیه جهاد است، مردم مهیا شوید». خیلی خودانگیخته و خودجوش بود. در یک اعلامیه‌ی دیگر [آمده بود] «هرگاه تا روز دوشنبه کار تنها کو متوقف نشود، جهاد خواهد شد و تمام فرنگی‌ها و اتباع آنها را خواهیم کشت». کتاب آقای کربلایی شرایط اجتماعی را خوب توصیف کرده است. می‌گوید، وقتی شایعه‌ی جهاد منتشر شد، شب مردان از زنان خداحافظی کردند و شرایط برای پیوستن به جهاد آماده شد. قرارداد کی لغو شد؟ بعد از این اتفاقات، بعد از خونی که ریخته شد. رادیکالیسم درون هر دوران جنبش خل و چل‌ها نیست. اگر

رادیکالیسمی نبود، مشی مسالمت‌آمیز تنباکو پیش نمی‌رفت. تبریز قفل، اصفهان قفل، شیراز قفل، زنان هم به صحنه آمدند. در دو فراز کار پیش رفت که هر دو با خون حل شده است. این در تفسیر مهم است. اگر همه نیروها در خیابان می‌آمدند و صحنه را سیاه می‌کردند با یک شاخه گل میخک و می‌گفتند قرارداد را لغو کنید، قرارداد لغو می‌شد؟ لغو نمی‌شد. اتفاقاتی توسط رگه‌هایی به وجود آمد که این قرارداد را لغو کرد. فورریه وضعیت ناصرالدین‌شاه را خوب توصیف می‌کند. می‌گوید «تبریز ناصرالدین‌شاه را پژمرده کرد». تبریز برای قاجارها خیلی استراتژیک بوده است چون ولیعهد همیشه در تبریز بوده است. ناصرالدین‌شاه خودش در زمان محمدشاه در تبریز بوده است. روی تبریز حساب استراتژیک می‌کردند، مثل حسابی که روحانیت روی قم می‌کند. مثل این است که در قم رادیکالیسمی به وجود آید که مردم بگویند ما روحانی نمی‌خواهیم، ببینید روحانیت چه حالی می‌شود. در تبریز که همیشه پایگاه ولیعهدها بوده، می‌ایستند و می‌گویند ما کسی از عناصر حاکمیت را راه نمی‌دهیم. امین‌حضور هم پاورچین پاورچین رفت و کفشش را در آورد و بعد هم کفشش را جفت کرد و برگشت. این است که بعد از این که در تهران و شیراز خون ریخته می‌شود، در مرحله‌ی اول وجه داخلی قرارداد لغو می‌شود و در مرحله‌ی بعدی که رادیکالیسم اوج می‌گیرد، قرارداد کلاً لغو می‌شود.

اگر بخواهیم رادیکالیسم را جمع‌بندی کنیم [باید گفت] وجودش در دوره‌هایی ضروری بوده. رادیکالیسم آنارشستی مد نظر ما نیست که همیشه بخواهند آنتاگونیستی برخورد کنند و اسلحه و شمشیر بکشند. همان رادیکالیسم معقولی که آقای طالقانی گفت؛ یعنی پی‌گیری جدی، تحلیل عمیق از شرایط.

به نظر من تحلیل سه قطب روحانی در تبریز، اصفهان و شیراز خیلی عینی‌تر و جدی‌تر از تحلیل آشتیانی در تهران بود. آشتیانی در تهران نقش

داشت ولی موجب اتفاقی نشد. پس رادیکالیسم کمک‌کار است، این قاعده از تنباکو درمی‌آید. رادیکالیسم اگر عقلانیت هم به آن تزریق شود، کمک‌کار جنبش‌های مسالمت‌آمیز است.

نابیدایی اراده و دینامیسم مردم در چشم‌انداز استبداد و استعمار

از دید حاکمیت و امپریالیسم دوره موجودیت جامعه ایران یک جسد بوده است. یک فاکت هست که «فرنگیان تصور نمی‌کردند از جسد بی‌جان ایرانی بی‌رمق حرکتی حادث شود. نه استبداد فکر می‌کرد و نه امپریالیسم، ولی بالاخره حرکتی حادث شد. در زلزله‌ی بم یک خانم سالخورده ۸ روز زیر آوار بود و یک سازوکار مقاوم درونی داشت که بعد از ۸ روز زنده از زیر آوار بیرون آمد. جامعه هم یک سازوکار مقاوم درونی دارد که در سخت‌ترین شرایط که کسی فکر نمی‌کند دینامیسمی دارد و همه می‌گویند مرده است، انگشت کوچک پا و دستش تکان می‌خورد و این تکان کل بدن را حرکت می‌دهد، کل جامعه را تکان می‌دهد. این اتفاق در تنباکو افتاد.

ترک در دل‌دل انسجام استبداد

وجه بعدی ترک در دل‌دل انسجام استبداد و عقب‌نشینی در دل‌دل اراده‌ی استبداد است. تنباکو انسجام استبداد ناصری را به هم زد. آقای آدمیت در *ایدئولوژی نهضت مشروطه* در ۴۰-۵۰ صفحه‌ی اول که به تنباکو اختصاص داده، جمع‌بندی‌های کیفی‌ای دارد، روی ترک‌ها دست می‌گذارد. تصریح می‌کند «امین‌السلطان خیال نمی‌کند خطر برانداختن شاه وجود داشته باشد. گرچه به وخامت اوضاع موجود پی برده است». شاید نخستین بار است که صدراعظمی امکان جنبشی را علیه پادشاه اعتراف کرده باشد. اولین بار است که در داخل خودشان بحث سرنگونی و بود و نبود پیش می‌آید. تا به حال چنین چیزی نبوده است. ناصرالدین‌شاه چهل و چند سال قدر قدرت و قوی‌شوکت و ابد مدت حاکمیت داشته است. تلقی قاجارها مثل تلقی «رامسس‌ها» در مصر بوده است. فرعون‌ی هست که ابد مدت است و مومیایی

هم می‌شود که در فراز بعدی برگردد و سازوکار را راه بیندازد. کسی فکر نمی‌کرد استبداد ترک بردارد. آقای آدمیت از اعلامیه‌های آن دوره فاکت‌هایی می‌آورد که جالب است. اعلامیه‌ها مردمی و خودجوش است. «اگر کار تنباکو موقوف نشود، جهاد خواهد شود»، «ای ناصرالدین همه‌ی رعیت از وضع خفت‌آمیز این دولت و سلطنت به سطوح آمده. اگر در سوراخ جانوری پنهان شوی بیرون می‌آوریم و خونت بریزیم». چنین ادبیاتی قبلاً وجود نداشته است. این موج، انسجام کاذب استبداد را به هم می‌ریزد. همه تصور می‌کنند در حکومت ناصری هیچ ترکی وجود ندارد. این دیدی هست که با فلسفه‌ی تاریخ نمی‌خواند. استبداد تاریخی در دل خودش ترک‌های جدی دارد [ولی] جنبش اجتماعی بروز و ظهور این ترک‌ها را مشخص می‌کند.

عقب‌نشینی در دل‌ادل اراده‌ی استبداد

وجه بعدی عقب‌نشینی در دل‌ادل اراده‌ی استبداد است. حکومت قاجارها حکومت ارادی بوده است. من سریع خدمتتان می‌گویم که قاجارها از کجا به کجا رسیدند. قبل از تنباکو مجلسی به نام مجلس تدقیق امتیازات^۱ به دستور شاه تشکیل می‌شود. می‌گوید الان که دوران به ادبیات امروز واگذاری‌هاست و هر روز یک خارجی می‌آید بانک و راه و راه آهن و معدن و .. را بگیرد— ما باید مجلسی درست کنیم به نام مجلس تدقیقات امتیازات. تا امتیازها را دقیق کنیم و روند پیش‌برد امتیازات را مشخص کنیم. یعنی واگذاری‌ها و عصر امتیازات در ایران استراتژی بوده است. ببینم قدم بعدی به کجا می‌رسیم. اولین واکنش شاه به میرزای شیرازی، برخورد از موضع فئودال سیاسی است. خیلی وقت برای توضیح نیست ولی صریحش این است که تو

۱. مجلس تدقیقات امتیازات در سال ۱۳۰۳ ه.ق (پس از واقعه‌ی تنباکو) به دستور ناصرالدین شاه تشکیل شد. این مجلس که متشکل از نمایندگان از وزارت عظمی، داخله، خارجه و تجارت و همچنین نماینده‌ی مجلس شورای کبری و دارالخلافه بوده، وظیفه‌ی رسیدگی و نظارت بر امور کمپانی‌های طرف قرارداد ایران را داشته است.

حالی‌ات نیست چه می‌گذرد، دوران «تیمور گورکانی» گذشته است. من نامه‌ای دادم و چون تو از طریق پست فرستادی، من هم از طریق پست فرستادم. نماینده من می‌آید آنجا و حالی‌ات می‌کند. این جواب اول ناصرالدین‌شاه بود. «مشیرالوزرا» وقتی به عنوان نماینده‌ی ناصرالدین‌شاه پیش میرزای شیرازی می‌رود از مفاد صحبتش این بر می‌آید که امکان برهم زدن قرارداد نیست، دولت مجبور به اعطای امتیاز بود، نزدیکی به دول اروپایی برای رهایی از روسیه استراتژیک بود، عایدات تازه‌ای از محل عقد قرارداد برای تقویت کشوری و لشگری ایجاد می‌شود و امکان لغو امضای شاه وجود ندارد چون اعتبارش مخدوش می‌شود و باید خسارت بدهیم. اینجا جنبش که پیش می‌رود ناصرالدین‌شاه و حاکمیت وارد شش و بش می‌شوند. این شش و بش را کربلایی در مکتوبش خوب ترسیم می‌کند.

فاز بعدی مواجهه‌ی کامران میرزا با زنان است. اصلا فکر نمی‌کردند این اتفاق بیفتد. زنان رودر رو با کامران میرزا عنوان می‌کنند «همین روزهاست که علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان ببندند، اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند و بر جنازه‌ی ما فرنگیان نماز گزارند.» کامران میرزا وقتی با این رادیکالیسم مواجه می‌شود، می‌گوید «همشیره‌ها فرنگیان را بیرون می‌کنیم. هیچ یک از علما را نمی‌گذاریم بیرون بروند. خاطرتان جمع باشد. بس است، این همه فریاد و فغان نکنید». بعد از این جنبش زنان و بعد از خونی که در تهران و شیراز ریخته می‌شود، «در این هنگامه «معتدالسلطان عبدالله‌خان والی» مضطربانه، به مشقت تمام خود را به جناب مستطاب مد ظلّه الاسلام (آشتیانی در تهران) رسانده که اعلی‌حضرت همایونی می‌فرمایند، مقصود شما چیست؟ بگوئید تا فوراً انجام شود». استبدادی که آن برخورد اولیه را می‌کرده، می‌گوید ما فوری و فوتی به دنبال حل مسأله‌ایم. دست‌خط ناصرالدین‌شاه برای لغو قرارداد خیلی مهم است؛ جناب امین‌السلطان، امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود جواب نداد، این روزها که

امتیاز خارجه را هم موقوف فرموده‌اید، کلیه‌ی این عمل به‌طور سابق شده. به تمام علما، حکام و مردم - تا به حال صحبت مردم نبوده است - اطلاع دهید که مطمئن باشند و به رعایا حالی کنید. به رعایا حالی نمایید که مساله حل است. عقب‌نشینی آن‌قدر پیش می‌رود که آخرسر ناصرالدین‌شاه در نامه‌ی آخرش به میرزا می‌نویسد، از این به بعد ما هر کاری که خواستیم بکنیم از مشورت شما هم استفاده خواهیم کرد و تصریح می‌کند «دیگر امتیازی به خارجه نخواهیم داد». بعد از این اتفاقات پُر عدلیه می‌گیرند. وزارت عدلیه برای اول‌بار در ایران تشکیل می‌شود. عقب‌نشینی، در دلایل اراده‌ی استبداد وجود دارد، این قاعده است. او که اول به میرزای شیرازی می‌گفت تو حالی‌ات نیست و در فضا نیستی و ما هر وقت صحبت آخوندها را گوش دادیم نمونه‌ی تاریخی فتحعلی‌شاه را می‌آورد که مگر شما آخوندها نبودید که گفتید جنگ شود؟ - چوب فتوهای استراتژیک شما را خوردیم، چرا باز این فتوا را دادید، آخر سر به پزدموکراتیک می‌رسد و عدلیه تاسیس می‌کند.

پایه‌گذاری یک رابطه‌ی تاریخی؛

مناسبات یک‌سویه مبتنی بر: شریعت، تکلیف، تلقی ابزاری

وجه بعدی، پایه‌گذاری یک رابطه‌ی تاریخی است. مناسبات یک‌سویه‌ی مبتنی بر شریعت، تکلیف و تلقی ابزاری، بین روحانیت به مسند رهبری رسیده و توده‌ی سنتی. یعنی [اگر] ادبیات مکتوبات و محاورات رهبری درون و بیرون ایران را تحلیل کنید، شریعت بیرون می‌آید. تحلیل فقط تحلیل شرعی است؛ تحلیل اجتماعی نیست که بگوید شرایط اجتماعی این‌طور است، قرارداد این نقش را در اقتصاد دارد و... این‌طور نیست؛ بیضه‌ی اسلام به خطر افتاده، شریعت به خطر افتاده، مردم به پا خیزید؛ تکلیف است که برای ملقی شدن قرارداد کوشش و بذل انرژی کنید.

نهایتاً یک تلقی ابزاری [هست]. یعنی مردم به صحنه بیایند، صحنه پر شود و مساله که در بالا حل شد، مردم هم به استراحتگاه تاریخی خودشان

بروند. این اتفاق در تنباکو افتاد و تبدیل به قاعده‌ای شد که می‌بینیم در دوران بعد تکرار می‌شود؛ برخورد شرعی و تکلیفی، خیابان‌ها پر شود، مساله که حل شد خیابان‌ها خالی شود و جنبش و پتانسیل برخاسته دوباره سر جای خودش برود. اما در علم چنین چیزی شدنی نیست. بعد از این که سر دم‌کنی را برداشتید، دیگر نمی‌توان بخار را به دیگی که قبلا بوده، هدایت کرد. این قاعده‌ی علم است که مولوی می‌گوید «هیچ انگوری دیگر غوره نشد». ولی این مساله را در تاریخ ایران و در دوره‌های بعد هم می‌بینیم که خطاب به مردم می‌گویند شما غوره هستید، ایجاب می‌کند که مویز شوید. وقتی مویز می‌شوند و مساله حل شد، می‌گویند لطفا باز به وضعیت غوره بودن برگردید. ربطی به شما ندارد، مساله حل شد، دخالت بعدی جایز نیست. این در دوره‌های بعد هم قاعده می‌شود.

هزینه‌پردازی‌های ناهم‌تراز

و آخر الامر این قاعده شد و در دوره‌های بعد هم هست که هزینه‌پردازی‌ها ناهم‌تراز شد. یعنی هزینه را همیشه بدنه داده است. در تنباکو هم هزینه‌ی جانی و فیزیکی را مردم دادند. تجار خیلی هزینه‌ای ندادند. روحانیت هم آقاجفی هزینه داد که تبعید شد و آشتیانی هم در آستانه‌ی تبعید قرار گرفت. این در ایران قاعده شد. رهبری‌ها حداقل هزینه (این در دوره‌های بعدی شکسته شد) و توده‌ها حداکثر هزینه؛ این قاعده‌ای است که از تنباکو بیرون می‌آید.

کاربست امروزین داده‌های فراز تنباکو

این ۱۴ قاعده به ذهن محدود و کمتر از متوسط من رسید. بحث ماقبل آخر بحث کاربست امروزین داده‌های فراز تنباکو است. اگر بخواهیم تنباکو را به امروز بیاوریم، می‌توان ۷ متن ترجمه از آن استخراج کرد. قواعد باید ترجمه‌ی امروزین داشته باشد.

انباشت اندیشه

اولی، انباشت اندیشه است. قبل از تنباکو انباشت اندیشه‌ای صورت می‌گیرد؛ بخشی ملکم خان بوده، بخشی میرزا آقاخان کرمانی، بخش مهم‌تری سید جمال، بخشی اختر و قانون و ... این انباشت اندیشه صرفاً سیاسی نیست. سید جمال مکتوبی تحت عنوان [رساله‌ی] نیچریه^۱ هم داشته است. نیچریه از نیچر به مفهوم طبیعی که در غرب بوده، می‌آید. جزوهای بوده که تفکر مادی دوره را نقد می‌کند. انباشت تئوریک قبل از تنباکو صورت می‌گیرد. امروز اگر جامعه‌ی ایران جامعه‌ای است که در ۴-۳ سال اخیر در جای خودش مانده است -حاکمیت مانده، اپوزسیونش مانده و مردم عادی‌اش هم مانده‌اند- اگر بخواهد اتفاقی روی بدهد -منظور از اتفاق هم کن و فیکون و سرنگونی نیست، هر اتفاقی در هر حوزه‌ای بخواهد صورت بگیرد- انباشت اندیشه‌ای لازم است. انباشت اندیشه در سال‌های ۶۷ تا ۷۵ در ایران صورت گرفت و یک جنبش اصلاحاتی سوار شد. الان اندیشه‌ای وجود ندارد که منجر به حرکتی شود. تنباکو این درس را به ما می‌دهد؛ تقدم اندیشه بر جنبش. امروز ما با این قاعده کار داریم.

ایده‌ی تحقیقی-ضریب اغشتگی

لغو امتیاز تنباکو یک ایده‌ی تحقیقی بود. ایده‌ی امروزی بی‌مهندسی و بدون هندسه نبود؛ دموکراسی خواهی! دریایی است و جهانی را در بر می‌گیرد، هندسه‌اش چیست؟ نقطه‌ی مرکزی کریستالش چیست؟

۱. رساله‌ی نیچریه نام متنی است که سیدجمال‌الدین اسدآبادی در سال ۱۲۹۸ ه.ق به تقاضای یکی از مسلمانان حیدرآباد در هندوستان به زبان فارسی می‌نویسد و در آن استدلال‌هایی را بر ضد طبیعت‌گرایی و پوزیتیویسم برخی مسلمانان هند ایراد می‌کند و بدیل‌هایی فکری برای پیشرفت مسلمانان و مبارزه با استعمار بیان می‌کند. این رساله‌ی ۷۰ صفحه‌ای در کتاب مجموعه رسائل سید جمال‌الدین اسدآبادی که در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات کلبه‌ی شروق منتشر شده، موجود است.

تیناکو ایده‌ی تحقیقی داشت؛ این قرارداد باید لغو شود. ضریب آغستگی هم داشت که این خیلی مهم است. با معیشت ۲۰۰ هزار نفر پیوند خورده بود. ۲۰۰ هزار نفر را ضرب در بار تکفل ۸-۷ نفر آن روز می‌کردی، جمعیتی متجاوز از یک و نیم میلیون را تشکیل می‌داد که با مساله آغشته بودند. الان مسائلی که مطرح می‌شود با [مسائل] مبتلابه مردم آغشته است؟ مردمی که امنیت ندارند، مردمی که چندپیشه‌اند، مردمی که اقتصاد ندارند. یک زوج اول ازدواج شش صبح از خانه بیرون می‌زنند، هفت شب به خانه می‌رسند، کنسرو باز می‌کنند و پای تلویزیون خوابشان می‌برد، مسائل این‌ها مسائل کلان جامعه‌ی روشنفکری است؟ جنبش تیناکو با مسئله‌ی ریزمره و روزمره‌ی مردم پیوند خورد. این درس امروز است! حال صرفاً بگوییم اصلاحات، جامعه‌ی مدنی، پاسخگو شدن، این‌ها خیلی خوب است، کسی نمی‌گوید بد است. منصفانه باید گفت چیزهای خیلی خوبی است، اما بالاخره نقطه‌ی آغازینش کجاست؟ مساله دختران بی‌جهاز را چه کسی حل می‌کند؟ مساله‌ی روسپی ۱۳ساله را چه کسی حل می‌کند؟ چه کسی سراغ این مساله‌ها می‌رود؟ مرد چندپیشه‌ی زهوار دررفته را چه کسی در دوران بازنشستگی به تقاعد واقعی می‌رساند و سر جایش می‌نشانند؟ چه کسی به این‌ها فکر می‌کند؟ چرا کارگر در جنبش اجتماعی نیامد؟ چرا معمان نیامدند؟ چه کسی دنبال حق معلم حق‌التدریسی بود؟ روشنفکران حاضرند شش ماه یک‌بار حقوق بگیرند؟ یک سال یک‌بار اسباب‌کشی کنند؟ رهبران حاضرند؟ حاضر نیستند، پس چرا مردم حاضر باشند؟ این است که ایده باید تحقیقی و هم‌پیوند و آغشته با مساله‌ی مبتلابه مردم باشد.

تجمیع

وجه سوم تجمیع است. الان دوران نفرد است و از نفرد هم چیزی بیرون نمی‌آید. الان محصل دوم راهنمایی حساب کتاب فردی دارد، دانش‌آموز و دانشجو هم حساب کتاب فردی دارند. هفته‌ی پیش مقاله‌ی قشنگی در اعتماد

چاپ شده بود که یک ستون بود. گفته بود، همان‌طور که الان همه ماشین‌هایی که از خارج وارد می‌شوند، ضریب آیرودینامیکشان خیلی بالاست و هیچ چیزی در آنها وجود ندارد که بتوانید لمسشان کنید، دانشگاه‌ها هم در ایران آیرودینامیک شده‌اند، روشنفکران هم آیرودینامیک شده‌اند. اصلاً چیزی وجود ندارد، تیزی‌ای از آنها بیرون نمی‌زند. تیزی فقط سرنگونی حاکمیت و این طبقه، آن طبقه نیست. تیزی این است که انسان استخوان‌هایش ناشی از دغدغه بیرون بزند. شما دونده‌های سرعت را ببینید، همه استخوان‌های فکشان برآمده است. دنبال یک چیزی بوده است، دندان به هم فشرده است. دونده‌ی صد متر را نباید فقط در نوار پاره کردن دید، در عرصه‌ها و حوزه‌های دیگر هم ترجمه دارد. لذا الان هرکس درون خودش و دنبال منافع خودش است. در شرایط تفرد چیزی شکل نمی‌گیرد. لذا تجمیع تنباکو درسی بود. در دورانی که یک فرد، یک جریان یا یک حزب بیاید و بخواهد یک مساله مثل ایدز، مثل افت فاحش سن روسپیگری، گرانی، تورم (سراغ مسائل سیاسی نرویم) یا حتی مساله‌ی حذف استقلال از باشگاه‌های آسیا را حل کند، نیست. این‌ها نشان‌دهنده‌ی این است که عقل سلیمی وجود ندارد و در طراحی‌ها و اجرا تجمیعی باید صورت بگیرد.

پی‌گیری

وجه بعدی، پی‌گیری است. الان همه‌ی جامعه‌ی روشنفکری ما صادرکننده‌ی بیانیه و قطعنامه هستند. همه‌ی افعال هم مجهول است؛ چنین باید بشود، چنان باید بشود. چه کسی باید این‌ها را انجام دهد؟ کننده‌اش کیست؟ فاعل شناسایش کیست؟ هیچ‌وقت در جامعه ایران نبوده که این جریان‌های روشنفکری این قدر بی‌مسئولیت باشند. «گاندی» مساله‌ای را مطرح می‌کند، خودش پشتش است. مصدق مساله‌ی الگویی مصرف ملی را مطرح می‌کند، خودش کم مصرف‌ترین انسان است. نمی‌توان تعدیل اقتصادی را مطرح کنیم و مردم را در گرمابه و سونا بفرستیم و خودمان کنار استخر

فربه شویم. چنین چیزی نمی‌شود. مردم گاندی جوکی را دیدند که مصرف را کنار گذاشتند و کالای انگلیسی را آتش زدند. این تناقض در ایران وجود دارد.

پی‌گیری خیلی مهم است، در تنباکو پی‌گیری وجود داشت؛ میرزا پی‌گیر بود، روحانیت دوره پی‌گیر بود، تجار و مردم هم پی‌گیر بودند و این پیگیری‌ها بود که استبداد ناصرالدین‌شاه را پزمرده کرد.

تغییر تلقی از مردم - تغییر نقش مردم

وجه بعدی تغییر تلقی از مردم و تغییر نقش مردم است. در تنباکو، در ایران قاعده شد که رهبری مردم را برای پُر کردن عرصه خواست. الان دوره به سر آمده است. الان در طراحی‌ها و ایده‌پردازی‌ها باید برای مشارکت مردم فکر کرد. نمی‌تواند پیشسازی پیدا شود و باری را تعیین کند و بعد به مردم بگوید شما بار سنگین ما را از اینجا به جای دیگر ببرید. نقش مردم و تلقی از مردم باید تغییر پیدا کند.

تغییر رابطه‌ی مردم - رهبری

وجه بعدی، تغییر رابطه‌ی مردم و رهبری است. رابطه باید دوسویه شود، استدلالی نه تکلیفی و دیالکتیکی شود. رهبران امروز روز بر مردم تاثیر می‌گذارند و از مردم تاثیر می‌گیرند. دوران رهبری ارباب و رعیتی به سر آمده است. این درس تنباکو و کاربست امروزین است. نمی‌شود هر وقت مساله و معضلی بود، مردم را بخوانید و بعد مثل [مهره‌های] بازی دومینو سر جای اول خودش بریزیم. بین رهبری و مردم باید رابطه‌ی تاثیر متقابل به وجود آید، حال چه رهبری روحانی باشد، چه روشنفکر باشد و چه تلفیقی از این دو باشد. یک توده‌ی اجتماعی وجود دارد که فهم و درکی دارد و باید با او رابطه‌ی استدلالی و متقابل داشته باشیم، نه تکلیفی.

پیچیدگی رهبری

وجه آخر، پیچیده شدن رهبری است. در تنباکو رهبری ساده بود. آخرین بیانیه‌ی مرحوم میرزای شیرازی این است که «همین که محقق شد که این اختصاص منافع ملت بر عموم رعیت شاق است، محض اعلامی کلمه‌ی ملت و رفاه عمومیت مردم و رعیت، صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه مساله را حل کرد». بعد هم می‌خواهد که مردم برای شاه دعا کنند. این اتمام خیلی ساده‌ای است. الان رهبری با دستمایه‌ی جنبش‌های قبلی به‌خصوص تنباکو باید شرایط‌شناس بشود، نیروی مقابل را خوب بشناسد، امکانات خودی را هم خوب بشناسد. پیچیده شدن رهبری اصل است.

عصاره‌ی فراز

هر فرازی عصاره‌ای دارد. من تکه‌ای از متن کسروی را می‌خوانم که تنباکو را اینطور عصاره‌گیری می‌کند: «این (تنباکو) را می‌توان نخستین تکانی در توده‌ی ایران شمرد و این اگرچه با دست علما بود و هم‌چشمی دو همسایه بی‌دخالیت در آن نبود، خود، پیشامد ارجداری به شمار می‌آید و بشاید در تاریخ یاد آن بماند.» این عصاره‌ای که کسروی ارائه داده چند عنصر در آن است؛ یک این‌که این اولین حرکت است. دوم با توجه به ضد‌آخوندبودنی که کسروی دارد، می‌گوید گرچه رهبری‌اش روحانی است و گرچه عامل خارجی (به خاطر تضاد انگلیس و روس) در آن درست داشته اما «خود پیشامد ارجداری است». این یک انگار است.

عصاره‌ای که ما می‌توانیم از فراز تنباکو بگیریم این است که جنبش تنباکو، اولین اعتراض عمومی همگراساز در تاریخ نه چندان دوردست ایران با محرک صنفی و با خواسته‌ی مشخص و عینی متکی بر شعار، رهبری و سازوکار ساده است که در برآوردن مطالبه‌اش توفیق یافت و به فرجامی بدون مهندسی انجامید و در حد خود زمینه‌ساز فراز آتی شد.

جنبش هست، معترض است عام است، همگرایی دارد، محرکِ صنفی دارد که سیاسی می‌شود، شعار، رهبری و سازوکارش ساده است، در برآوردن مطالبه‌اش موفق است، فرجامش بدون مهندسی است و در حد خودش یک حرکت اعتلایی بوده و زمینه‌ساز بعد از خودش می‌شود.

آموزش‌های فراز

انسان در باریک‌ترین و سخت‌ترین شرایط عامل تغییر

آموزش‌های فراز برای امروز ما یکی این است که انسان در باریک‌ترین و سخت‌ترین شرایط عامل تغییر است. کسی فکر نمی‌کرد در دوران سیطره‌ی نواستعماری ۱۲۰ سال پیش که در سیر خودش امپریالیسم نوظهوری بیرون آمده که وحدت بازارهای خودش و فروپاشی بازارهای ملی است، قرارداد پشت قرارداد، امتیاز پشت امتیاز [می‌گیرد] و یک استبداد به‌غایت سرکوبگر [حاکم است]، انسانی پیدا شود، آرمانی، عشقی، تحرکی پیدا شود، «من» وسط بیاید. «من» انسان ایرانی در آن دوران به وسط آمد و انسان در سخت‌ترین و باریک‌ترین شرایط توانست عامل تغییر شود. این تغییر را امپریالیسم‌ها لمس کردند و در ادبیاتشان هست. ناصرالدین‌شاه هم لمس کرد. ناصرالدین‌شاه هم مثل کسروی از تنباکو جمع‌بندی داشته‌است. در محاورات خصوصی خودشان می‌گویند تنباکو یک شورش و نافرمانی ساکت بود. او هم درک کرد که چه اتفاقی افتاد. شورشی بود، رادیکالیسم و جنبش ساکتی بود، با اصطلاح امروز نافرمانی مدنی‌ای بود. لذا آخر سر، همه‌ی کسانی که هیچ تلقی از انسان ندارند و انسان را موجود میکروسکوپی هم حساب نمی‌کنند، انسان مجبورشان می‌کند که بر موجودیتش صحنه بگذارند. در تنباکو این اتفاق افتاد.

توده‌های سنتی، قابل اعتنا و قابل ارتقا

دوم این که توده‌های سنتی کاملاً قابل اعتنا و قابل ارتقا هستند. این

آموزش برای امروز ماست. در حرکت هشت سال اخیر کسانی که ایده‌ی اصلاحات را در داخل حاکمیت تئوریزه کردند و خواستند اصلاحات را پیش ببرند، هیچ حسابی روی توده‌های سنتی باز نکردند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که مناطق مرکزی‌اش توده‌های سنتی را در بر دارد؛ اصفهان، یزد، کرمان، کاشان، قم و... و مرزهایی هم داریم که سنی‌های سنتی‌تر از توده‌های شیعی مرکز نشین را در بر دارد. آیا در طراحی حرکت اجتماعی کسی نباید به این‌ها فکر کند؟ توده‌ی سنتی را باید به دریا ریخت؟ باید دفن کرد؟ حالا گام به گام، اگر انشالله عمر و امکاناتی باقی باشد و جلو برویم، می‌بینیم که در هر دوره همین توده‌های سنتی بودند که بدنه‌ی جنبش اجتماعی شدند. رهبران حرکت اصلاحات منهای خود «خاتمی» - او هم در نظر و نه در عمل - مرزبندی‌های شدید و غلیظی با توده‌های سنتی کردند. رای بیست و چند میلیونی را فقط روشنفکر و استاد دانشگاه و دبیر دادند؟ یا نه همین کرمانی‌ها و اصفهانی‌ها و اهوازی‌ها و کاشانی‌ها و توده‌های سنتی بودند؟ توده‌های سنتی در جنبش تنباکو و بعد از آن، کاملاً قابل اعتنا و قابل ارتقا هستند. مردم سنتی بی‌دانش سیاسی، بدون حرکت و پشتوانه‌ی قبلی در تنباکو خیلی رشد کردند. ما بیش از این نمی‌رسیدیم روی تنباکو ریز شویم ولی فاکت‌های متعددی وجود دارد که مردم ایران بعد از جنبش چندین ماهه‌ی تنباکو، مردم قبل از تنباکو نبودند. این در اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس هست، فورریه هم می‌گوید، امین‌السلطان و کامران‌میرزا و امین‌الدوله که فکری‌ترین عنصر دستگاه ناصری بود، همین تلقی را دارند. مردم، دیگر مردم قبلی نیستند. به این اعتبار است که ناصرالدین‌شاه واژه‌ی جمهور و ملت را به کار می‌برد. این است که توده‌های سنتی باربردارهای امین‌دوره‌ها - به خصوص در تنباکو - بودند.

عامل اقتصاد، عاملی عینی

وجه سوم، عامل اقتصاد عاملی عینی و درتنبیده با زیست روزمره و عامل

عنایت است. در دوران اخیر خودمان کسی به عامل اقتصاد بها نمی‌دهد. عوامل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عمده می‌شوند ولی عامل اقتصادی عمده نمی‌شود. عامل اقتصادی در جنبش تنباکو جواب داد. عامل اقتصادی پایگاه و سکوی پرش حرکت سیاسی- اجتماعی شد.

اهمیت عامل اقتصادی بیرون از سازوکار دولتی

وجه بعدی که خیلی مهم است، اهمیت عامل اقتصادی بیرون از سازوکار دولتی است. نفت و راه و راه آهن و... در دوران قاجار حراج شد ولی واکنش اجتماعی از آن برنخواست. اگر آن عرصه‌ی اقتصاد که بیرون از سازوکار دولتی است، مورد تعرض قرار گیرد واکنش برمی‌انگیزد. الان نفت در ایران به عنوان منبع اصلی، صد سال است که در دست حاکمیت است. چون در سازوکار و گردش اقتصاد داخلی نیست، در ایران نمی‌تواند [حول آن] مساله‌ی صنفی شکل بگیرد. تنباکو - آن موقعی که هنوز نفت نبود- بدیل نفت امروزی بود و با زندگی روزمره‌ی بسیاری از مردم آغشته بود؛ منتها در سازوکار غیردولتی. مالک و زارع و تاجر و بنکدار و خرده‌فروش و مردم چپ‌کش و قلیان‌کش و سیگارکش همه بیرون از سازوکار دولتی هستند. این عامل اقتصادی که بیرون از سازوکار دولتی است، توانست موجب یک جنبش اجتماعی شود. در حالی که نفت نمی‌تواند این را ایجاد کند.

صنف توان موج‌افشانی اجتماعی دارد

وجه بعدی این است که صنف، توان موج‌افشانی اجتماعی دارد. حرکت تاجر حرکت دقیقی بود و توانست موج‌افشانی اجتماعی کند. اگر امروز اصناف نمی‌توانند موج‌افشانی اجتماعی کنند، باید کار پژوهشی و کار دقیق میدانی و تئوریک روی آن شود که چرا این اتفاق نمی‌تواند در ایران امروز شکل بگیرد.

طبقه، کارآیی جدی اجتماعی و نیز سیاسی دارد

وجه بعدی؛ طبقه، کارایی جدی اجتماعی و سیاسی دارد. الان بعد از فروپاشی مارکسیسم و بعد از پایان دوران سوسیالیسم، جامعه‌ی روشنفکری ایران تصور می‌کند که این جامعه فقط یک توده و یک فله و یک جریان آمورف بی‌شکل است. طبقه، در تنباکو ایفای نقش کرد. طبقه‌ی اقتصادی و اجتماعی در جنبش سیاسی-اجتماعی یک عنصر استراتژیک است. الان ما طبقه‌ای نداریم؛ طبقه‌ای که باید یک هویتی داشته باشد، شناسنامه، خودآگاهی صنفی، سازمان، هدف، آرمان درونی، آرمان ملی داشته باشد، نداریم. لذا اگر جنبش اجتماعی می‌لنگد، یک لنگی‌اش برای پنجر بودن چرخ طبقه است. طبقه‌ای یا بهتر است بگوییم طبقه‌ی متعینی وجود ندارد که چرخ بچرخد.

مذهب بالذاته نگه‌دارنده، عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی

وجه بعدی، مذهب به ذاته نگهدارنده، عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی است. برخوردی که امروزه با مذهب می‌شود، یا برخورد حذفی است یا برخورد بالضروره است. بخشی از روشنفکران می‌گویند چون مذهب در ایران کاربرد اجتماعی دارد، ما باید به آن متوسل شویم. در حالی که این فی نفسه یک عنصر بالذاته است. هم انسان را در درون خود می‌تواند نگه دارد و حفظ کند، هم جامعه را می‌تواند حافظ باشد. همان‌طور که در جلوتر هم می‌بینیم این مذهب غلیظ‌تر از همه در دوران تنباکو آمد، در مشروطه غلیظ، در نهضت ملی همین‌طور، در ۴۲ غلیظ، در ۵۰-۴۰ جدی، در انقلاب بسیار جدی و حتی در اصلاحات نسبتاً جدی توانست عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی شود. با این عنصر نباید بالضروره و تاکتیکی و ابزاری برخورد کرد. آموزش تنباکو این است.

اهداف مشخص و تحقیقی، قابل مهندسی شدن است

آخرین وجه این است که اهداف مشخص و تحقیقی قابل‌مهندسی شدن

است. هدف اگر هندسه پیدا کند، مهندسی شود و مختصات پیدا کند و بشود روی این مختصات، فیزیکی سوار کرد می‌تواند اتفاقی رخ بدهد. همین خواسته‌ی ساده‌ی لغو قرارداد توانست مهندسی شود. الان همه‌ی خواسته‌ها غیرمهندسی است. همه‌ی مهندس‌ها هم جمع بشوند و از همه طرف آن را فشار دهند، نه ذوزنقه می‌شود، نه لوزی، نه چندوجهی. این آرمان‌هایی که الان مطرح می‌شود مثل مار فراری است که هیچ‌جا منزل نمی‌گزیند و از این سوراخ به آن سوراخ می‌رود. لذا اهداف مشخص و تحقیقی باشند قابل مهندسی کردن هستند.

پرسش و پاسخ

* با توجه به فرهنگ خان‌بازی و ارتباطاتی که بین شهرها نبود، قائل بودن به هویت ملی در این مقطع چگونه است و چه تاثیری در تنباکو گذاشت؟ ما پیشینه‌ی تاریخی در این زمینه نداشته‌ایم؟

بین همین‌طور که خودت عنوان کردی، هنوز این فرهنگ جدید در ایران نیامده بود که مثلاً ملت یک هویت حقوقی داشته باشد و دولت نهادی باشد که خدمت‌رسان و پاسخگو باشد. ولی فضای جهان این نبود. در اتفاقاتی که در اروپای غربی افتاد و سلسله‌اش تا جاهای دیگر و تا همسایگی ایران هم کشیده شد، دوران، دوران دولت-ملت شد. در دوره‌های قبلی امت مسیحی وسط بود. در خود اروپا هم مساله ملیت، خط ملی، زبان ملی و فرهنگ ملی وجود نداشت. هژمونی بختک‌مانند روحانیت مسیحی و پاپیسم کل مساله‌ی اروپا را منحل کرده بود. اروپا قاره‌ای با وحدت مسیحی بود ولی بعد از اتفاقاتی که در اروپا افتاد و به دوران نو نقل مکان کردند، ملت‌ها ظهور و بروز پیدا کردند، ملت شکل گرفت، دولت هم با یک تعریف حقوقی مشخص [شکل گرفت]. دوران شد دوران دولت-ملت. قبا از تنباکو این آرام‌آرام به آستانه‌ی ایران هم رسید. عثمانی به عنوان یک امپراتوری بسیار وسیع جغرافیایی، سیر تکه‌کنی، ریزش و تلاشی‌اش صورت گرفته بود. الجزایری‌ها آرام‌آرام داشتند یک ملت می‌شدند؛ عراق و لبنان به همین ترتیب. ملت‌ها داشتند شکل می‌گرفتند. دولت‌های ملی در همسایگی دوردست ایران داشتند بروز و ظهور پیدا می‌کردند. یعنی فضای عینی آرام‌آرام داشت به ایران می‌رسید. تاریخ جاهایی پاورچین پاورچین راه می‌رود، همیشه که انفجاری حرکت نمی‌کند. پاورچین پاورچین داشت به ایران می‌رسید و تا آستانه‌ی ایران آمده بود منتهی این شاکله و ساختار

استبداد سیاسی مطلقه بر نمی‌تابید. بعد خود این نماینده‌های استبداد مطلقه هم که خارج رفتند به هر حال با همه درک و دریافت‌های عقب‌مانده‌شان فهمیدند که آنجا چه خبر است. در ادبیات ناصرالدین‌شاه هست که دولتی به وجود آمده است. بعد به این درک رسیدند که دولت یک ساخت دارد؛ کابینه و وزیری هست، هر حوزه‌ای را به وزارتی واگذار کردند. وقتی آمد اینجا شیخ و کاریکاتور آنچه را که در اروپا دیده بود، اینجا اجرا کرد. یعنی بعد از سفرها، رئیس‌الوزرا به وجود آوردند. برخی از حوزه‌های وزارتی جدید به وجود آوردند [مانند] همین عدلیه‌ای که خدمتتان گفتم. برخی از روشنفکران هم این پدیده‌ی دولت‌ملت برایشان تئوریزه شده بود. در ادبیات ملک‌خان و میرزا آقاخان کرمانی و در ادبیات زین‌العابدین مراغه‌ای که ان‌شاءالله به مشروطه که رسیدیم می‌بینیم، هویت حقوقی ملت موج می‌زند. لذا این زمینه‌ها وجود داشت که هم میرزای شیرازی کلمه‌ی ملت را به کار می‌برد و هم ناصرالدین‌شاه کلمه‌ی ملت و جمهور را به جای رعیت و عوام‌کالانعام به کار می‌برد. لذا درست است که در ایران یک دیواری کشیده بودند که هیچی از آن طرف به این طرف منتقل نشود، ولی مضامین و محتواها سد ناپذیرند، در همه‌ی دوره‌ها از جمله دوره‌ی خودمان. هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی مفهوم را بگیرد. کما این‌که بعد از دهه‌ی ۶۰، در سال ۷۵ فضایی بوجود آمد که همه صحبت از پاسخگو شدن قدرت، انکسار هرم قدرت و توزیع مجدد قدرت، حق مشارکت مردم در امور اجرایی و تصمیم‌گیری مردم را کردند. این هم یک قاعده است. آن‌زمان هم اینطور بود که بالافاصله در ایران شرایط عینی و ذهنی کمک کرد که بالافاصله در ایران مساله‌ی نهاد دولت و حقوقی را که متوجه ملت است شکل بگیرد. در دوران تنباکو یک سیر ناقص علمی در ایران طی شد و در مشروطیت کامل شد. پارلمان و نهادهای جدیدی به وجود آمدند، اصناف شکل گرفتند، ۶۰ نماینده در مجلس اول داشتند و آرام‌آرام نیروهای اجتماعی جای خودشان را به عنوان جزء

ملت پیدا کردند. در میان دولت و ملت هم پارلمانی به وجود آمد و این طرف هم دولتی بود که بنا بود از این به بعد به طور مشروط-مشروط به رعایت حقوق-سلطنت کند. به نظر من قبل از تنباکو استارت این اتفاقات زده شد منتها در تنباکو ناقص الخلقه شکل گرفت و در مشروطه کامل شد، حالا این که بعدا نهادها چه وضعیتی پیدا کردند مساله‌ی بعدی است.

در تاریخ هم داشته‌ایم، در زمان صفویه و شاه اسماعیل ایران یک تعیین بیرونی پیدا کرده بود و به آن ایران اتلاق می‌شد. بالاخره این زمینه‌ها که سرطاقچه نمی‌ماند، این‌ها آرام‌آرام به هم پیوند می‌خورد و یک کل از آن شکل می‌گیرد.

*** تاریخ که در ایران صرفا وقایع‌نگاری شده و کار مورخی نشده و نمی‌توانیم از روی تاریخ بگوییم روحانیت دغدغه اسلام را داشت، من از روی وقایع بعدی می‌گویم که روحانیت برای این که فرنگی‌ها وارد ایران نشوند و مردم را از حال و هوای رعیتی در نیاورند و دور خودش خلوت نشود با قرارداد تنباکو مخالفت کرده است، همان‌طور که در دوران‌های بعدی هم برای همین وارد وقایع شد.*

نکته‌ای که می‌فرمایید درست است، همه‌ی مشکل ما ثبت و ضبط است اما خوب بالاخره از تنباکو به بعد خرده‌ریزهایی هست. مثلا کربلایی پیدا شده که مشاهدات دورانی خودش را نوشته است یا کسروی هست که مشاهدات دورانی خودش را ثبت کرده است. جلوتر هم تپ‌هایی مثل خانم ناطق و آقای آدمیت بر روی اطلاعات تاریخی فراوری هم کرده‌اند. ادبیاتی هم که دارند کیفی است، مثلا *بازرگانان* که خانم ناطق کار کرده‌اند وضعیت صنوف دوران تنباکو را کاملا می‌رساند. یا *ایدئولوژی نهضت مشروطه* که ۵۰ صفحه‌ی اول آن راجع به نهضت تنباکو است کار فرآوری شده‌ی علمی آقای آدمیت است. نمی‌شود گفت هیچی نیست اما بضاعت محدود است.

نکته بعدی که گفتید محتوایی است. ببینید همین‌طور که غیر روحانی

امکان ارتقا و استعداد تحول را دارد، آن‌ها هم دارند. شاید آن‌ها در تحلیلی خودشان بقیه را موجود دست دوم حساب کنند ولی ما نباید به رغم همه‌ی اتفاقاتی که بخصوص در این ۲۵-۲۰ سال افتاده است، آن‌ها را موجود دست دوم حساب کنیم. آن‌ها هم که همیشه فقط روی بیضه‌ی اسلام نایستادند، دوران‌های بعدی متناسب با تکامل اجتماعی و متناسب با حشر و نشری که با جریان‌های روشن‌فکری و بخصوص ۴۲-۳۹ پیدا کردند، ارتقا پیدا کردند. آقای علی دوانی مجموعه‌ای دارد به اسم نهضت روحانیت^۱ در بخشی از کار، همه‌ی مواضع روحانیون را از بعد از اصلاحات ارضی تا آخر ۴۲ ثبت کرده است. نگاه کنید می‌بینید همین روحانیت مخالفت با اصلاحات ارضی را از موضع منافع زمین‌داران کلان و از مخالفت رای دادن زنان در انتخابات آخر الامر به یک تقابل اجتماعی با کیفیت بالاتر رسید. آن‌ها هم می‌توانند ارتقا پیدا کنند و بخشی از آن‌ها هم صرفاً روی بیضه‌ی اسلام نایستاده است. همه‌ی آنها هم که دعاگو و ثنا گو نبوده‌اند بالاخره سال ۴۲ خمینی‌ای پیدا می‌شود که مقابل استبداد مطلقه می‌ایستد و جملات تاریخی‌ای می‌گوید که آن جملات تاریخی در نقطه‌چین مبارزاتی ایران در حد خودش، مثل حاکمیت بزرگ‌نمایی نمی‌کنیم [موثر بود].

۱. نهضت روحانیت. دوانی علی. نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ دوم. ۱۳۷۷

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دخانیه. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، تجار مشروطیت و دولت مدرن، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، تاریخ جهان نو. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر.، تحریم تنباکو در ایران. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.

